

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم

شماره دوم (پیاپی 35)، پاییز 1396، صص 227-255

تاریخ وصول: 1395/02/23، تاریخ پذیرش: 1395/12/24

## چرایی حکومت فرهادمیرزا معتمدالدوله بر کردستان و پیامدهای آن (1284 تا 1291 ق/ 1867 تا 1874 م)

جهانبخش ثواقب\* - پرستو مظفری\*\*

### چکیده

از زمان قدرت‌یابی خاندان اردلان، ایالت کردستان ایران تحت حاکمیت بنی‌اردلان اداره می‌شد و حکمرانان آن مناسبات خود را با دولت‌های مرکزی به‌نحوی تنظیم می‌کردند که استقلال خود را در جایگاه حکومتی محلی حفظ کنند. این خاندان تا زمان ناصرالدین‌شاه قاجار بر کردستان حکومت کرد؛ اما در این زمان و در راستای سیاست تمرکزگرایی ناصری و قاجاری کردن حکومت ایالات، شاهزاده فرهادمیرزا معتمدالدوله به حکومت کردستان تعیین شد و این‌گونه، به حیات سیاسی اردلان‌ها پایان داده شد. معتمدالدوله شورش‌های کردستان را سرکوب کرد و ناامنی را از بین برد و نظم و امنیت را در آنجا برقرار کرد. این شورش‌ها و ناامنی‌ها در اثر ناتوانی آخرین والی اردلان و خودسری‌های بزرگان اورامان و حملات عشایر جاف پدید آمده بود. او سپس در این ایالت، اقدامات عمرانی و اصلاحی انجام داد. در این پژوهش، دوران حکومت معتمدالدوله بر کردستان پس از برافتادن حکومت محلی اردلان و اقدامات وی در این ایالت برای تثبیت قدرت قاجارها، به شیوه توصیفی تحلیلی، بررسی شده است. یافته پژوهش نشان می‌دهد که تغییر سیاست قاجارها در مقابل خاندان اردلان، به سیاست تمرکز قدرت توسط دربار قاجار بستگی داشت و معتمدالدوله با مهار کانون‌های بحران و برقراری امنیت، در تثبیت قدرت قاجارها بر کردستان نقش مهمی ایفا کرد.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، کردستان، خاندان اردلان، اورامان، فرهادمیرزا معتمدالدوله

\* استاد تاریخ، دانشگاه لرستان، ایران، (نویسنده مسئول) jahan\_savagheb@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه لرستان، ایران parastoomozafari@yahoo.com



## مقدمه

کردستان، زمینه‌ها و علت‌های تعیین وی و پیامدهای حکمرانی او در این ایالت تحلیل شده است. اساس پژوهش حاضر بر طرح این دو پرسش قرار دارد:

1. علت‌های تغییر سیاست ناصرالدین‌شاه قاجار در برابر حکومت محلی کردستان و تعیین فرهادمیرزا، از شاهزادگان قاجاری، به حکومت این ایالت چه بوده است؟
2. دوران حکمرانی فرهادمیرزا معتمدالدوله در کردستان چه پیامدهایی داشت؟ فرضیه پژوهش آن است که سیاست تمرکزگرایی دربار قاجار به براندازی کانون‌های محلی قدرت منجر شد که در این زمینه با تعیین فرهادمیرزا، از شاهزادگان قاجاری، به حکومت اردلان‌ها در کردستان نیز پایان داده شد. پیامد اصلی حکومت معتمدالدوله در کردستان، براندازی کانون‌های شورش و برقراری نظم و امنیت در این ایالت بود.

## روش پژوهش

این پژوهش از نوع تاریخی است. آگاهی‌های تاریخی آن به روش کتابخانه‌ای، براساس گزارش‌های منابع تاریخی و تواریخ محلی کردستان فراهم آمده است و به‌لحاظ ماهیت موضوع، در مرحله تبیین به شیوه توصیفی تحلیلی سامان یافته است.

## پیشینه پژوهش

درباره خاندان اردلان و نخبگان ایلی کرد و مناسبات آن‌ها با حکومت‌های مرکزی صفویه، زندیه، قاجاریه و نیز ساختار تشکیلاتی والی‌نشین اردلان پژوهش‌هایی صورت گرفته است: نظیر پژوهش مظفری (1389)، هادیان (1391، 1389)، کجباف، دهقان‌نژاد و هادیان (1390)، کجباف و هادیان (1390)، بهرامی و مظفری (1390)، کجباف، میرجعفری و نوری (1390)، ثواقب و مظفری (1393، 1394) و نیز

مقارن حکومت قاجارها در ایران، در منطقه کردستان و بخش‌هایی از کرمانشاه کنونی خاندان اردلان حکومت می‌کردند. خاندان اردلان از خاندان‌های محلی ایرانی بودند که نزدیک به شش سده و نیم، یعنی از اواخر سده هفتم تا سده سیزدهم قمری، علاوه بر نقاط یادشده بر بخش‌هایی از عراق کنونی، همدان و لرستان فعلی حکمرانی می‌کردند. حکام اردلان که از دوره صفویه عنوان و لقب والی داشتند، در دوره قاجار نیز همواره این عنوان و برخی از امتیازات ناشی از آن را برای خود حفظ کردند. با قدرت‌یابی قاجارها در ایران، والیان اردلان تابعیت رسمی خود را به پادشاهان این سلسله اعلام کردند و خراج‌گزار دولت مرکزی شدند. باوجود این تابعیت، پس از سه‌ربع سده حیات سیاسی این خاندان و هم‌زمان با سلطنت قاجار، در اثر برخی علت‌های داخلی و خارجی، زمینه‌های انقراض این سلسله به دست قاجارها فراهم شد. پس از وفات امان‌الله‌خان دوم (1284ق/1867م)، آخرین حکمران رسمی بنی‌اردلان، دولت مرکزی در انتقالی آرام طومار قدرت اردلان‌ها را درهم پیچید. به‌این‌شکل در پوششی از سیاست تمرکزگرایانه دولت مرکزی، حیات سیاسی و حکومت چندصدساله خاندان اردلان خاتمه یافت. ناصرالدین‌شاه، سلطان صاحبقران ایران، باوجود تلاش برخی از حامیان بنی‌اردلان برای به‌قدرت‌رساندن یکی دیگر از اعضای این خاندان، حکومت کردستان را به عموی خود، فرهادمیرزا معتمدالدوله، سپرد تا اهالی کردستان اردلان نخستین حاکمیت بدون واسطه قاجارها را در رأس امور کردستان تجربه کنند. این اقدام در راستای سیاست قاجاری کردن حکومت ایالات و براندازی کانون‌های قدرت محلی صورت گرفت. در این مقاله با هدف بررسی دوران حاکمیت فرهادمیرزا بر

می‌کردند. منشأ این خاندان و پیشینه به قدرت رسیدن آنان در کردستان به تفصیل در منابع آمده است؛ یعنی از زمانی که به روایتی در نواحی موصل و دیاربکر به سر می‌بردند تا زمانی که به شهرزور مهاجرت کردند و حکومتی بنیاد نهادند و همچنین حیات سیاسی آنها در دوره‌های بعد و هم‌زمان با سلسله‌های حکومتی در ایران تا زمان قاجاریه بیان شده است (ر.ک: بدلیسی، 1377: 82 تا 89؛ سنندجی، 1375: 90 تا 274). ذکر این منشأ در مقالاتی که به خاندان اردلان پرداخته‌اند و پیش‌تر از آنان یاد شد (ر.ک: پیشینه تحقیق) نیز بازتاب یافته است.

بنابراین برای پرهیز از طولانی‌شدن کلام، از شرح تفصیلی آن خودداری می‌شود و به ذکر این نکته بسنده می‌شود که با ظهور آقامحمدخان قاجار در سال 1200 ق/ 1786 م، والی کردستان در اوج اقتدار بی سابقه بنی‌اردلان قرار داشت؛ اما برخلاف ادعای برخی از مورخان محلی همچون سنندجی که والی کردستان را به اندیشه دستیابی به حکومت ایران متهم می‌کنند، وی به فرمانبرداری از خان قاجار گردن نهاد (وقایع نگار، 1384: 116 و 117). وی که به آشتی با خاندان زند امیدی نداشت، اسلحه و غنایمی را که در جنگ همدان به دست آورده بود، نزد آقامحمدخان فرستاد و پیوند خود را با او مستحکم کرد (ملکم، 1383: 496؛ سنندجی، 1375: 169). شاید وابستگی و آشنایی دیرین میان اردلان‌ها و قاجارها و کینه دیرینه از خاندان زندیه، از مهم‌ترین علت‌هایی بود که در برابر مدعیان خاندان زند، چرخش خسروخان را به سمت اصلی‌ترین رقیب قدرت باعث شد (ثواقب و مظفری، 1393: 116)..

پس از مرگ خسروخان در سال 1206 ق/ 1792 م، حکومت خاندان اردلان تا پس از سقوط زندیه ادامه

قریشی کرین و قنبری (1394)؛ اما درباره حکومت معتمدالدوله در کردستان پژوهش مستقلی انجام نشده است که زمینه‌ها و پیامدهای حکمرانی وی را بررسی و تحلیل کند. تنها عطایی، جمالی و حماني (1394) و نیز ادوای و وکیلی (1394)، در بررسی علت‌ها و زمینه‌های شورش هورامان در عصر ناصری، به نقش معتمدالدوله در پایان‌بخشیدن به این شورش اشاره‌ای کرده‌اند. مقاله ادوای و دلریش (1395) به بررسی مناسبات حکومت صفویه با الکای هورامان پرداخته است و رزم‌آرا (1387) عملیات اورامان را در پاییز و زمستان 1310 ش/ 1931 م موضوع کتاب خود قرار داده است که هر دو نمونه در محدوده زمانی این پژوهش قرار ندارند. بدری (1386) نیز زندگی فرهادمیرزا را موضوع پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود قرار داده است و به شیوه توصیفی به حیات سیاسی و علمی او در دوره قاجار، در زمان سلطنت محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، پرداخته است و اشاره‌ای اجمالی نیز به ایام حکومت وی در کردستان کرده است. از این‌رو، پژوهش حاضر درصدد است که متمایز از نمونه‌های فوق و در راستای هدف تعیین‌شده، این خلاء را برطرف کند و تحلیلی در این باره ارائه کند.

#### اوضاع کردستان مقارن ورود معتمدالدوله

در عصر قاجار بین ایالات آذربایجان و کرمانشاه، ولایت محدود اردلان یا همان کردستان ایران واقع شده بود. بیشتر سکنه این ولایت افرادی بودند که اقامتگاه ثابت داشتند و حاکم‌نشین آن نیز سنندج بود (کرزن، 1349: 704). در این دوره، کردستان به مرکزیت سنندج هیجده بلوک حاکم‌نشین معتبر داشت.<sup>1</sup> تا پیش از اقدام ناصرالدین‌شاه در براندازی حکام اردلان، در چند سده، خاندان اردلان کردستان را اداره

رخ داد. افزون‌براین، از دست‌اندازی همسایگان به قلمرو کردستان، گزارش‌هایی در منابع بازتاب یافته است (وقایع‌نگار، 1384: 150).

#### اقدامات فرهادمیرزا در کردستان

فرهادمیرزا پس از ورود به مقر حکومت خود، با آگاهی از این موضوع که سقوط اردلان‌ها القاکننده این توهم به سرکشان و متمردان است که با دامن‌زدن به تشنجات سیاسی در محل به آرزوهای دیرینه خود جامه عمل پوشانند، با اقدامات نظامی و درایت سیاسی کنترل اوضاع را به دست گرفت. معتمدالدوله طی شش سال از حکومت خویش بر کردستان، افزون‌بر تأمین امنیت داخلی در آنجا، با انجام پاره‌ای از اصلاحات اقتصادی و اقدامات عمرانی، کارنامه درخشانی از خود برجای گذاشت که در ادامه بررسی می‌شود.

#### 1. اقدامات سیاسی و امنیتی:

این بخش از عملکرد معتمدالدوله به فرونشاندن ناآرامی‌های داخلی و بیرونی حوزه حکومتش بازمی‌گردد که به‌نوعی امنیت داخلی کردستان و رعایای ساکن آن را به خطر انداخته بود. از مهم‌ترین این رویدادها، شورش حکام اورامان و تاخت‌وتازهای ایل جاف<sup>2</sup> در مرزهای ایران و عثمانی بود. در برخورد با تمامی این ناآرامی‌ها، معتمدالدوله در نقش چهره پیروز میدان مبارزه، آثار مثبتی از دوران زمامداری خود در کردستان به‌جا گذاشت.

الف. سرکوب حکام اورامان: اورامان، درست‌تر آن هورامان، سرزمینی است که حد فاصل دو کشور ایران و عراق قرار گرفته است. سرزمینی کوهستانی و صعب‌العبور به طول هفتاد کیلومتر در غرب کردستان ایران و شرق هورامان عراق که از جنوب دره شیلر تا رودخانه

یافت (مردوخ، 1379: 371). با تصرف نواحی مختلف کشور نظیر همدان، کرمانشاهان، عراق، قلمرو علی‌شکر، کردستان و لرستان به دست آقامحمدخان (آصف، 1352: 455) و باوجود برچیده‌شدن بساط بسیاری از حکومت‌های ملوک‌الطوایفی، اردلان‌ها ضمن کسب مشروعیت از وارثان قدرت زندیه، هم‌زمان با پادشاهان قاجاریه و با حفظ روابط با خاندان قاجار نزدیک به یک سده و تا سال 1284ق/1867م، در جایگاه والی به حکومت خود در کردستان ادامه دادند. در این زمان والی اردلان، یعنی امان‌الله‌خان ثانی ملقب به غلام‌شاه‌خان، در قلمرو خویش بساط سلطنتی مستقلی داشت؛ اما ناصرالدین‌شاه برای تمرکز قدرت خود، عموی خویش فرهادمیرزا معتمدالدوله را به حکومت کردستان منصوب کرد و این ولایت را تحت حکومت مرکزی درآورد (کرزن، 1349: 705؛ سنندجی، 1375: 275)..

فرهادمیرزا (1233 تا 1305ق/1854 تا 1888م) از خاندان سلطنتی قاجار و فرزند پانزدهم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، از شخصیت‌های سیاسی و چهره‌های علمی و ادبی زمانه خود بود. او پیش از حکومت بر کردستان، همچون دیگر شاهزادگان قاجاری، تجربه سیاسی حکومت بر نواحی مختلف را در کارنامه خود داشت. به‌این‌ترتیب، وابستگی به عباس‌میرزا و شاهزاده‌ای قاجاری‌بودن و نیز تجربه حکومتی و مأموریت‌های نظامی موفق، در گزینش فرهادمیرزا از سوی ناصرالدین‌شاه برای حکومت بر کردستان بی‌تأثیر نبوده است.

مقارن با ورود معتمدالدوله به سنندج، گزارش‌هایی از ناآرامی در نواحی مختلف، به‌ویژه نواحی مرزی کردستان، به دارالایاله می‌رسید (شیدا، 1383: 284). بنابه وضعی که در پی مرگ امان‌الله‌خان ثانی پیش آمده بود، در بخش‌هایی از ایالت کردستان آشوب و ناامنی

درباره وابستگی والیان اردلان به عثمانی‌ها و بابان‌های سلیمانیه داشت، به حکام هورامان نداشتند باشند. ستیزه بین حکام هورامان و اردلان که از پیش از صفویه وجود داشت در سده‌های بعد نیز ادامه پیدا کرد (ادوای، 1395: 76).

پس از دوره صفویه، ناحیه هورامان به دو قسمت تخت و لهون تقسیم شد<sup>5</sup> و در عصر قاجار، این منطقه در تقسیمات داخلی خود به سه ناحیه تخت، لهون و ژاوه رود (رزاب) تقسیم شد<sup>6</sup> که از بلوکات مهم تابع والی‌نشین سنندج بودند. هریک از این مناطق را اعضای از خانواده‌های محلی اداره می‌کردند که عنوان و لقب سان (سلطان) داشتند (مردوخ، 1379: 69؛ سنندجی، 1375: 38، 45). بلوک اورامان تخت بین مغرب و جنوب شهر سنندج، به فاصله پانزده فرسنگ، واقع بود و مکان بسیار سخت و صعبی بود که از طرف شرق به دهات کردستان و از سمت جنوب به اورامان لهون و دهات جوانرود متصل می‌شد. از سمت کردستان دو راه صعب‌العبور داشت که از این دو راه عبور توپ و قشون امکان‌پذیر نبود (سنندجی، 1375: 44).

بلوک اورامان لهون نیز در غرب شهر سنندج و به فاصله هیجده فرسخ واقع بود و نفسود (نوسود فعلی) دارالملک این بلوک بود. از جانب غرب و جنوب به خاک عثمانی، به‌ویژه شهرزور، متصل بود و معابر صعب و سختی داشت. بیست‌ودو دهکده و به‌طور تقریبی پنج‌هزار سکنه داشت (سنندجی، 1375: 45). ژاوه‌رود هم به فاصله چهار فرسخ در سمت جنوبی سنندج، با شصت‌وسه قریه معتبر و ده‌هزار نفر جمعیت، در جوار اورامان تخت قرار داشت (سنندجی، 1375: 30 و 31). در رساله تحقیقات سرحدیه، به صعوبت و دشواری بودن راههای اورامان و غیرممکن بودن حرکت توپ و سواره در مسیرهای آن اشاره شده است

سیروان امتداد یافته است (رزم‌آرا، 1320: 48). از سده پنجم تا نیمه اول سده چهارده قمری/سده یازده تا نیمه اول سده بیست میلادی، امیرانی محلی که از نواحی دیاربکر و موصل به کردستان مهاجرت کردند و به «سلاطین اورامان»<sup>3</sup> شهرت یافتند، در این منطقه حکمرانی می‌کردند (شیدا، 1383: 111) که پیشینه آنها بیش از اردلان‌ها بود؛ از این رو هورامانی‌ها در ایام رقابت با خاندان اردلان این موضوع را مدنظر داشتند و خود را شایسته‌تر می‌دانستند.

با تأسیس دولت صفویه، حاکمان هورامان با پیروی از پادشاهان این سلسله به حکومت خود در هورامان ادامه دادند و هورامان تنها ناحیه‌ای بود که خاندان اردلان به فتح آن موفق نشدند. موقعیت جغرافیایی و راهبردی هورامان، شاه‌عباس اول را به این فکر انداخت که حاکمان این ناحیه را تقویت کند؛ پس به آنها که پیش از این عنوان بیگ یا امیر داشتند، لقب سلطان داد<sup>4</sup> و آنها را به‌صورت حکومتی مستقل در منطقه قرار داد که فقط جوابگوی شاه صفوی بودند. در زمان صفویه، در تقابل لقب پاشا (پادشاه) که در نظام اداری عثمانی به حاکمان جزء اعطا می‌شد و برای تحقیر آنان، به مرزداران غربی صفوی لقب سلطان داده شد (سنندجی، 1375: 38؛ سلطانی، 1372: 36/2). هدف شاه صفوی این بود که هم در جنگ با عثمانی‌ها از استحکامات هورامان و تفنگچی‌های آنجا استفاده کند و هم والیان اردلان را بیشتر در مخمصه قرار دهد تا از صفویان اطاعت کنند؛ زیرا حاکمان هورامان با اوضاع و احوال مرز عثمانی آشنا بودند و گاهی نیز به نواحی زلم و شهرزور حمله می‌بردند. پیشینه حضور هورامانی‌ها در این ناحیه حتی پیش از صفویه و خاندان اردلان، پیروی آنان از حکومت مرکزی و حساسیت‌نداشتن آنان که افراد سنی‌مذهبی بودند به مذهب تشیع صفویان موجب شد دولت صفوی آن حساسیت و نگرانی که

باعث می‌شد که از سویی، حاکمان آن سال‌ها با اردلان‌ها مقابله کنند و از سوی دیگر، حکومت مرکزی به اردلان‌ها اجازه دخالت در آنجا را ندهد و خود به صورت مستقیم بر آنجا نظارت کند. پریشانی اوضاع کردستان در زمان امان‌الله خان ثانی، والی کردستان، و ضعف دولت قاجاری به علت شورش‌هایی نظیر شورش بابیه و مشکلات داخلی موجب شد شورشیان اورامان که حمایت عثمانی (والی سلیمانیه) را نیز داشتند، بر نیروهای والی غلبه کنند و در منطقه به قدرتی تبدیل شوند که توجه دیگر عناصر ناراضی را نیز جلب می‌کردند (وقایع‌نگار، 1384: 131 تا 134؛ شیدا، 1383: 242 تا 247). ظلم و ستم میرزا محمد رضای وزیر و سوءتدبیر و ناتوانی والی کردستان، ناراضی‌های مردم و شکایت جمعی از بزرگان را به دربار باعث شد که در نتیجه، وزیر عزل شد و میرزا زکی مستوفی رشتی وزیر و نایب‌الایاله کردستان شد (سنندجی، 1375: 268؛ مردوخ، 1379: 412).

اوضاع آشفته ایالت کردستان در این زمان و ناآرامی‌های عشایر جاف و ناتوانی والی کردستان در آرام کردن اوضاع، موجب شد که مردم بلوکات مختلف که در مشکلات اقتصادی نیز به سر می‌بردند، به حسن سلطان حاکم اورامان تخت و محمد سعید سلطان حاکم اورامان لهن روی آورند و قدرت آنان افزون‌تر شود. بنابه گزارش‌ها، اورامی‌ها بر دهات دور و نزدیک غلبه کردند و همه جا استیلای کافی داشتند. آنان به هر طرف تاخت‌وتاز می‌کردند و بر جان و مال و نوامیس مردم بی‌پناه دست‌اندازی می‌کردند. اورامی‌ها از طرف خاک عثمانی تا کنار شهر سلیمانیه و از طرف خاک ایران تا دو فرسخی سنندج حکومت می‌کردند و به آزار و اذیت مردم می‌پرداختند. سرحدداران دو دولت نیز در رسیدگی به این موضوع سستی می‌کردند (سنندجی، 1375: 325).

(مشیرالدوله تبریزی، 1348: 14 و 15). این ناحیه قلاع بزرگی داشت؛ از جمله قلعه اورامان که به آن شناخته شده بود (مشیرالدوله تبریزی، 1348: 79).

همین موقعیت جغرافیایی و طبیعی صعب‌العبور دو اورامان که از گردنه و کتل‌های آن عبور اسب و سوار به آسانی ممکن نبود، موجب شده بود که مردم آنجا بدون نظارت حکومت مرکزی و با اقدامات خودسرانه، به دهات اطراف تجاوز کنند. آنان بیشتر اوقات یاغی بودند و از دولت مرکزی سرپیچی می‌کردند و از حاکم کردستان نیز روی‌گردان بودند (دیوان‌بیگی، 1382: 198). با توجه به همین مزیت، یعنی موقعیت کوهستانی اورامان، حکام اورامان بر این باور بودند که چندین هزار لشکر نیز نخواهند توانست بر آنان غلبه کنند و اگر دو دولت ایران و عثمانی نیز با هم متحد شوند، از عهده آنان برنخواهند آمد (روزنامه دولت علیه ایران، ش 635: 4؛ اعتمادالسلطنه، 1368: 1601/3). به گفته محمدبیگ جاف، «به اتفاق دو اورامان دولتین علیتین از عهده آنها بر نمی‌آید» (فرهاد میرزا، 1369: 201).

افزون‌بر موقعیت طبیعی دشوار اورامان و موقعیت راهبردی آنجا، در مجاورت مرزهای عثمانی بودن و نیز داشتن نیروی جنگجوی زبده، به خوانین اورامان این امکان را داده بود که با طغیان در برابر حکومت مرکزی از پرداخت مالیات نیز سر باز زنند. آنان به علت داشتن قدرت داخلی، در برابر والیان اردلان قرا گرفتند و برای حفظ این قدرت، نیرویی زبده از اتباع تحت فرمان خود ایجاد کردند و هزینه نگهداری این نیرو و مخارج حکمرانی خود را از عایدات مالی دریافت می‌کردند که بر مردم تحمیل می‌کردند؛ اما از آنجاکه حکام اورامان با مشکلات اقتصادی مواجه بودند، دست به شورش می‌زدند (عطایی، 1394: 87).

به علاوه، موقعیت راهبردی و مهم اورامان در منطقه

اما محمدسعیدسلطان پس از چندی به اصطبل والی پناهنده شد و با وساطت شیخ عثمان، مرشد سلسله نقشبندیه، و محمدپاشا، رئیس عشایر جاف، بخشیده شد (سنندجی، 1375: 269 تا 271؛ مردوخ، 1379: 412). با این حال، با مرگ امان‌الله خان ثانی در جمادی الثانی 1284/1867 م و با ناکام شدن میرزاسکی خان وزیر برای دریافت حکم والی‌گری فرزند او، یعنی حسینقلی - خان ملقب به خان‌خانان، از پادشاه قاجار (سنندجی، 1375: 272، 274؛ دیوان‌بیگی، 1382: 45)، فرصت مناسبی برای مدعیان قدرت و شورشیان فراهم شد. اهالی اورامان به مدت پانزده سال و تا زمان ورود فرهادمیرزا معتمدالدوله، همچنان در شورش و عصیان بودند و در صدد استقلال بودند (بابانی، 1377: 98).

حسن سلطان پس از غلبه بر والی کردستان، در کشمکش‌هایی که با یکدیگر داشتند، بر حکومت اورامان لهون دست یافت و قریه دزلی را مقر حکومت خود کرد؛ سپس اورامان را میان بیگزاده‌ها تقسیم کرد. شرح این افراد با حوزه حکومتی‌شان در منابع محلی آمده است (ر.ک: شیدا، 1383: 246). کسانی فشارهای مالیاتی و مشکلات اقتصادی را در بروز این شورش‌ها مؤثر دانسته‌اند (هورامی، 1386: 507) و برخی نیز تحریک اهالی شهر و خانواده‌های متنفذ در دربار والی اردلان را در این شورش‌ها دخیل دانسته‌اند (شیدا، 1383: 284؛ مردوخ، 1379: 413). بنابه گزارشی، شورش محمدبیک اورامان به اشاره و تحریک عزیزخان مگری سردار کل صورت گرفته بود و سندی در این باب از سردار به دست آمده بود که به محمدبیک نوشته بود (نادر میرزا، 1360: 189).

بی‌گمان ضعف حکومت والی اردلان و سوءرفتار او با مردم که توأم با فشار و چپاول و زورگویی بود، در ناراضی کردن مردم و پیوستن به این‌گونه شورش‌ها مؤثر بوده است؛<sup>8</sup> همچنین، رقابت‌های موجود و دسته‌بندی

سیاست شاهان قاجاری برای سلطه بر ایالت‌های کشور، اوضاع ناحیه مرزی اورامان را نیز دگرگون کرد. در پی برقراری روابط سببی بین قاجارها و والیان اردلان<sup>7</sup> بستری فراهم شد که والیان اردلان پس از سال‌ها، با حمایت دولت مرکزی، برای سلطه بر اورامان به آن ناحیه لشکر بکشند. در نتیجه، هرگونه تحرک خوانین و حاکمان اورامان بهانه‌ای برای لشکرکشی به این ناحیه می‌شد (ادوای، 1394: 7). ملاقات‌های گاه‌وبی‌گاه والی اردلان با پاشای بغداد و حاکم سلیمانیه در مریوان، به قصد طرح نقشه برای سرکوبی حاکمان اورامان، همواره مایه نگرانی حکام اورامان بود؛ برای نمونه، ملاقات عمرپاشا (سرداراکرم) و والی بغداد با والی کردستان در ذی‌القعدة 1275 ق/ 1859 م (وقایع اتفاقیه، ش 449: 4) و سه روز پس از پایان سفر ناصرالدین شاه به کردستان روی داد (وقایع اتفاقیه، ش 436: 1 تا 2). در سال 1282 ق/ 1865 م نیز والی اردلان یک بار دیگر با عمرپاشا، حاکم سلیمانیه، ملاقات کرد و از تعدی اورامی‌های ساکن شهرزور و به‌ویژه محمدسعیدسلطان شکایت کرد. نتیجه این ملاقات طرح نقشه سرکوبی محمدسعیدسلطان با لشکرکشی هم‌زمان به اورامان لهون بود (هورامی، 1386: 516 و 517). نبود مرز مشخص در ناحیه مریوان و اورامان به علت کوهستانی بودن منطقه، بیلاق و قشلاق عشایر در دوسوی مرز و همچنین هم‌مرز بودن اورامان ایران با اورامان عراق همواره برای دولتمردان دو کشور مشکل‌آفرین بود (ادوای، 1394: 29).

وضعیت آشفته‌ای که بدان اشاره شد، والی کردستان را ناگزیر کرد که با طوایف اورامان وارد جنگ شود. امان‌الله خان با قشون کردستان از سواره و پیاده و چهار عراده توپ به سوی نفوسود (نوسود) رفت و با تعیین علی‌اکبرخان شرف‌الملک به پیش‌قراولی سپاه، با اورامی‌ها به پیکار پرداخت و آنان را به شهرزور فراری داد؛



بلوکات مختلف کردستان تغییراتی ایجاد کرد. در این میان، برخی از اعضای خاندان اردلان در همکاری با حکمران جدید، همچنان در عرصه سیاسی باقی ماندند. مؤید این ادعا قرارگرفتن اسماعیل‌خان، فرزند خسروخان ناکام، در رأس بلوک «هوباتو و سارال و قراتوره» بود (سنندجی، 1375: 279). در تهران نیز هم‌زمان با انتخاب معتمدالدوله، محمدعلی‌خان، فرزند رضاقلی‌خان والی، به سرهنگی فوج ظفر کردستان انتخاب شد (مردوخ، 1379: 414).

شاهزاده قاجاری دربارهٔ مناصب سیاسی و اداری سنندج و بلوکات متعدد وابسته به آن تصمیمات جدیدی اتخاذ کرد و در رأس هر یک از بلوکات کردستان حاکمی گماشت که اسامی آنها در منابع آمده است؛ اما دربارهٔ دو اورامان اقدامی صورت نداد. وی حتی ادارهٔ ایلات و عشایر را به هفت نفر از اهل ایلات و نوکرهای خود، ارامنه و یهود را به زین‌العابدین‌خان فراشباشی، وظیفهٔ داروغگی را به اسماعیل‌بیگ داروغهٔ سابق و مستقلات و گمرگ و وجوهات را به آقامحمود، عموی میرزاشکرالله سنندجی و نویسندهٔ کتاب تحفه ناصری، واگذار کرد (سنندجی، 1375: 278 تا 279).

علت اینکه معتمدالدوله برای دو اورامان حاکم تعیین نکرد شاید این باشد که وی قصد داشت این دو بلوک را که در اثر ضعف حکومت اردلان و فشارهای اقتصادی به خودسری و شورش پرداخته بودند و از حاکم محلی و نیز از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کردند، به تابعیت حاکم‌نشین سنندج درآورد و به شورش اورامان پایان دهد؛ چراکه هر دو بلوک را با قدرت نظامی به تصرف درآورد و به تعبیر سنندجی، «چنان تسخیر و تدمیر نمود که اطاعت و انقیاد آنها بهتر از کسبه و تجار سنندج بود» (سنندجی، 1375: 44).

آن‌گونه‌که در تاریخ سلاطین هورامی آمده است،

های سیاسی و خانوادگی برای کسب قدرت (رک: سنندجی، 1375: 224 تا 231) و تحرکات ایل جاف که والی اردلان در مهار آن ناتوان بود، به بروز این شورش‌ها کمک می‌کرد. همین رفتارها و پیامدهای آن در وضعیت ایالت باعث شد که دولت قاجار برای براندازی حاکمیت خاندان اردلان بر کردستان بهانهٔ لازم را داشته باشد و آن را به اجرا گذارد.

با برافتادن حکومت‌های کردی قلمرو عثمانی توسط دولت عثمانی، نقش مرزداری خاندان اردلان در برابر خطرهای این امارت‌های کُردی برای دولت قاجار کاهش یافت و دیگر ضرورتی به حفظ این حکومت محلی نبود. این اقدام با سیاست گماردن شاهزاده‌های قاجاری در رأس ایالات و قاجاری کردن حکومت ایالات انجام پذیرفت.

پس از تصمیم ناصرالدین‌شاه برای پایان‌دادن به قدرت حکام بومی اردلان، در ذی‌القعدة- 1284ق/ 1867م فرهادمیرزا معتمدالدوله در جایگاه نخستین حاکم رسمی و غیربومی کردستان وارد سنندج شد (دیوان‌بیگی، 1382: 45). حکومت وی تاریخ انقراض حکومت اردلان است و دیگر کسی از آنها بر مسند حکمرانی ننشست (مردوخ، 1379: 427).

به‌رسم آشنا و همیشگی، بزرگان و چهره‌های سیاسی و مذهبی و... برای دیدار حکمران جدید به دارالایاله آمدند (اردلان، 2005: 303؛ بابانی، 1377: 95). فرهادمیرزا در نطقی، در جمع بزرگان، اعلام کرد که تا در کردستان حضور دارد به کسی دروغ نمی‌گوید و اگر دروغ کسی برای او آشکار شود، نزد او منفور می‌شود. این سخن در دل مردم اثر گذاشت و بنابه گزارشی، تا او حکمران کردستان بود بازار صدق و راستی رواج غریبی داشت (مردوخ، 1379: 427؛ سنندجی، 1375: 276 تا 277). وی پس از رتوقفق اولیهٔ امور، با انتصاب‌های جدید، در ترکیب حکام

در بررسی روابط سیاسی حکام اورامان با والیان اردلان در سال‌های پیش از حضور فرهادمیرزا، بارها در منابع گزارش‌هایی از عصیان و سرکشی بازتاب یافته است (روزنامه‌ی دولت علیّه ایران، ش 503، 3 جمادى الاول 1278 ق: 5؛ ش 504، 10 جمادى الاول 1278 ق: 2؛ ش 588، 23 محرم 1283 ق: 5 و 6). ادامه شورش اورامان و نبود نظم و امنیت در نواحی مرزی کردستان نیز یکی از علت‌های تعیین معتمدالدوله به حکومت کردستان بوده است (روزنامه دولت علیّه ایران، ش 614، 25 شوال 1284 ق: 2). به نظر می‌رسد که فرهادمیرزا نیز برای حکومت خود، از پیش نقشه سرنگونی حکام هورامان را کشیده بود. وی پس از مدتی برای سرکشی مناطق مرزی و بازدید قلعه شاه‌آباد مریوان و در اصل برای تنبیه حسن سلطان اورامی و دو برادرش، بهرام‌بیک و مصطفی‌بیک، که سال‌ها بر حکام اردلان یاغی بودند، راهی مریوان شد. حسن سلطان اورامی حکمران اورامان تخت و دو برادرش با هزار تفنگچی همراه با خدّم و حشم درخور توجه به حضور شاهزاده رسیدند. تفاخر حسن سلطان در دیدار با شاهزاده قاجار و پاره‌ای از حرکات ناشایست نیروهای وی چندان به مزاج شاهزاده خوش نیامد (وقایع‌نگار، 1384: 142؛ سندنجدی، 1375: 281).

پیش‌از آن، گزارش‌هایی مبنی بر یاغیگری‌های حکام اورامان به فرامین دارالایاله به گوش معتمدالدوله رسیده بود. این رویداد نیز مزید بر علت شد تا فرهادمیرزا در نخستین فرصت برای گرفتن زهرچشم از اورامی‌ها و دیگر متمردان محلی، حسن سلطان را در دیداری به-وسیله کارگزاران خود به قتل رساند و همراهانش از جمله دو تن از برادرانش را به اسارت گیرد (شیدا، 1383: 264 تا 268؛ فرهادمیرزا، 1366: 10). به نقلی، معتمدالدوله دستور داد که به پای مرده حسن سلطان طناب ببندند و او را در میان تفنگچانش ببندازند.

چون فرهادمیرزا وارد مریوان شد نخستین مطالبه اعیان کردستان شکایت از خوانین اورامانات بود؛ با این مضمون که حسن سلطان از «مریوان تا به کلات ارزان و محلّ کاورود و ژاورود و محال بیلوار تا به نزدیک شهر» و «محمدسعیدسلطان، ایلات سنجابی با ناحیه جوانرود پاوه و سرکله شاهو تا به حکومت ماهی‌دشت» را از تصرف والی کردستان بیرون آورده‌اند. با طرح این شکایت، شاهزاده تصمیم گرفت محمدسعیدسلطان حکمران اورامان لهون را که به حضور رسیده بود، به قتل رساند؛ اما همین اعیان پیشنهاد کردند که ابتدا حسن سلطان را از میان بردارد. با این توجیه که به دست آوردن محمدسعیدسلطان دشوار نیست و کشته‌شدن وی تغییری در اوضاع ایجاد نمی‌کند؛ چراکه حسن سلطان بی‌درنگ یکی از برادران خود را به جای او می‌گمارد و بر قلمرو وی حاکم می‌شود. از این رو، معتمدالدوله برای به دست آوردن حسن سلطان حاکم اورامان تخت و جلوگیری از تبانی و همراهی او با حکمران اورامان لهون، به محمدسعیدسلطان خلعت و رقم حکومت اورامان لهون را داد و او را به قلمرو خود روانه کرد (شیدا، 1383: 284).

شایان ذکر است که در ضیافت تبریک جلوس معتمدالدوله، حسن سلطان بی‌اعتنا به دعوت والی جدید از حضور در سندنجد امتناع کرده بود؛ اما محمدسعیدسلطان برخلاف ترمذ هم‌قطار خود، از ابتدا به معتمدالدوله اظهار اطاعت کرد. با وجود این رفتار، فرمانبرداری حاکم اورامان لهون چندان به طول نینجامید و پس از گرفتارشدن حسن سلطان و برادرانش توسط معتمدالدوله، محمدسعیدسلطان نیز از سرنوشت خود بیمناک شد و با پیوستن او به اورامانی‌های شورشی، نیروهای اورامان تخت و اورامان لهون به اتفاق هم علیه معتمدالدوله موضع گرفتند (شیدا، 1383: 284 و 285؛ دیوان‌بیگی، 1382: 47، 57).

بیشتری نیرو داشت، به راحتی قادر بود که او را مقهور کند و اعلام استقلال کند؛ اما وی بیشتر به دنبال همکاری با فرهادمیرزا بود (عطایی، 1394: 90). همان‌طور که جهت‌گیری حرکت و کارکرد نخبگان ایلی‌خاندانی و دولتمردان گُرد خراسان در بحران «سالار»، بحران دیگری که در دوره قاجار و در خراسان اتفاق افتاد، در مسیر حفظ تمامیت ارضی و تحکیم امنیت و تثبیت دولت مرکزی بود (کجباف، 1390: 118).

بنابر گزارش مورخی محلی، حسن سلطان بسیار انصاف داشت و میزان جریمه‌ها را بسیار کاهش می‌داد. در زمان وی وضع مردم اورامان خوب بود و اجناس ارزان بود و مردم در آسایش به سر می‌بردند. او فردی متدین بود و با اهل علم و فضلا و مشایخ و صلحا و مریدان به خوبی و راستی رفتار می‌کرد. شب‌های جمعه را به شب‌زنده‌داری می‌گذراند. در عهد وی، دزدی و راهزنی و ظلم و ستم برچیده شد و در مدت بیست و هفت سال حکومت او، در اورامان کسی از ظلم وی ننالید و احدی فراری نشد (شیدا، 1383: 262، 247 و 263). همین مورخ اشاره می‌کند که معتمدالدوله کشتن حسن سلطان را عملی بایسته می‌دانست؛ زیرا از بدرفتاری و ظلم حسن سلطان شکایت‌های فراوانی به او رسانده بودند (شیدا، 1383: 299).

ملا عبدالله هورامی سران افواج و اعیان سنندجی را بانی وقایع اورامان دانسته است؛ چون این افراد ذهن شاهزاده را درباره حسن سلطان و برادرانش منحرف کرده بودند. وی قاجارها و اردلان‌ها را خائنان واقعی خوانده است؛ اما اورامی‌ها را خادم و وطن‌پرست و مرزدارانی در برابر تعرض بیگانگان دانسته است (هورامی، 1386: 537، 542، 557). طبق نظر او، شورش اورامان در راستای رهایی از ظلم و ستم و

تفنگچیان از دیدن نعش رئیس خود ترسیدند و فرار کردند و معتمدالدوله با دو برادر اسیر حسن سلطان به سنندج بازگشت (مردوخ، 1379: 415؛ دیوان‌بیگی، 1382: 51).

عزم معتمدالدوله در نابودی حسن سلطان و برادرانش، در بین افراد شهری و ساکنان سرحدات رعب‌گریبی ایجاد کرد و در اثر آن، سایر بلوکات و ایالات منظم و آرام شدند (دیوان‌بیگی، 1382: 52). به تعبیری، در آن نواحی کاری بزرگ‌تر و مشکل‌تر از نابودی حسن سلطان به فکر کسی نمی‌رسید؛ اما معتمدالدوله به سهولت این کار را انجام داد (دیوان‌بیگی، 1382: 51). این وقایع در روزنامه دولت علیّه ایران نیز بازتاب یافته است و دستگیری بزرگان اورامی که «مصدر شرارت و مایه خسارت مردم بودند» (روزنامه دولت علیّه ایران، ش 575، 15 ربیع‌الثانی 1286 ق: 7 و 8) و کوتاه‌شدن شرّ حسن سلطان «که در آن سرحد منشأ فتنه و فساد و مایه شرارت و عناد بود»، گزارش شده است. روزنامه براین باور بوده است که پس‌ازاین، دیگر احدی را یارای شرارت در آن مملکت نیست (روزنامه دولت علیّه ایران، ش 622، 8 جمادى الآخر 1285 ق: 4).

بیشتر منابع، عامل اصلی درافتادن معتمدالدوله با حسن سلطان را همان خودسری‌ها و رفتار نامناسب او با شاهزاده، در جایگاه حاکم جدید کردستان، ذکر کرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که سیاست قاجارها در تمرکزگرایی و براندازی حکام محلی و نیروهای خودسر و شورشی، در موضع‌گیری قاطع معتمدالدوله در برابر حسن سلطان عامل تعیین‌کننده بوده است؛ چون نیروهای جنگجو و فراوان او مایه نگرانی فرهادمیرزا شده بود. برخی پژوهشگران براین عقیده‌اند که حسن سلطان در پی آن نبود که به فرهادمیرزا بی‌اعتنایی کند؛ زیرا با توجه به اینکه در مقایسه با فرهادمیرزا تعداد

گرفتن محمدباقرخان و خرابی مریوان افتادند.» به عقیده فرهادمیرزا، اورامی‌ها به دنبال تغییر حکومت قاجار بودند (فرهادمیرزا، 1369: 198 و 199).

تداوم این وضعیت، معتمدالدوله را با جمعی از بزرگان و لشکریان به اورامان کشاند. بزرگان محلی همچون شرف‌المک و دیوان‌بیگی که از توان رزمی اورامی‌ها آگاه بودند، پس از بررسی اولیه از موقعیت خود و نیز از بیم جان شاهزاده قاجار، به روش‌های مختلف سعی کردند که او را از هر نوع برخورد قهرآمیز منصرف کنند؛ اما به‌علت غرور ذاتی شاهزاده، این تلاش‌ها بی‌اثر ماند. حمله غافلگیرانه اورامی‌ها، شکست فاحش نیروهای معتمدالدوله و فرار خفت‌بار آنان از صحنه نبرد از نتایج این لشکرکشی بود. در این حمله، تعدادی از نیروهای معتمدالدوله کشته و اسیر شدند و آنچه از اموال و اسباب و نقد و جنس در چادر شاهزاده و سایر همراهان او بود، همه نصیب اورامی‌ها شد. اورامی‌ها حتی قصد کشتن شاهزاده را داشتند که اشتباهی با کشتن یکی از قاپوچیان او به تصور اینکه شاهزاده است، به وی دست نیافتند (شیدا، 1383: 277 و 278؛ دیوان‌بیگی، 1382: 53 تا 56).

این شکست برای معتمدالدوله بسیار عذاب‌آور بود؛ به‌گونه‌ای که از نظر روانی او را پریشان کرد و چون مار (یا شیر) زخم‌خورده به خود می‌پیچید (سنندجی، 1375: 289؛ مردوخ، 1379: 417). او همواره در زندگی خود، جان سالم به‌دربردن از واقعه اورامان را از الطاف خداوند می‌دانست و از آن یاد می‌کرد (فرهادمیرزا، 1366: 239؛ فرهادمیرزا، 1369: 199). وی در بازگشت به سنندج، از عمق خطری که از طرف اورامی‌ها قدرتش را تهدید می‌کرد، به‌خوبی اطلاع یافته بود و با ارسال شرح رویداد به مرکز، برای مقابله با نیروهای اورامی درخواست نیروی نظامی کرد. در سال 1286 ق/ 1869 م و در بیست‌ودومین سال جلوس

خیانت اردلان‌ها و قاجارها بر ضد ملت و مملکت بوده است؛ زیرا دولت قاجار امتیازهای گسترده‌ای را به دولت‌های خارجی داده بود که در اثر آن، منابع و معادن ایران به یغما رفته بود؛ اما در مقابل، حاکمان اورامان سده‌ها با دولت عثمانی هم‌مرز بودند و باوجود این، در هیچ‌یک از نوشته‌ها از همدستی آن‌ها با عثمانی‌ها علیه حکومت مرکزی خبری نیست. کاری که والیان اردلان در انجام آن تردید چندانی نمی‌کردند. به‌علاوه، تفنگچی‌های اورامان در تمام جنگ‌ها در صف سپاه ایران حاضر می‌شدند (ادوای، 1394: 25).

به‌هرحال، قتل حسن سلطان فصل جدیدی از منازعه و کشمکش را در روابط میان اورامان و سنندج گشود؛ تاجایی که پای نیروهای مرکزی را نیز به منطقه باز کرد. به‌علت اسارت برادران حسن سلطان، اورامی‌ها نخست از در مصالحه برآمدند؛ اما بی‌اعتنایی به این عملکرد، آنان را به شورش علیه والی‌نشین سنندج وادار کرد. نیروهای اورامان در نخستین اقدام خود محمدباقرخان، نوه محمدحسین‌خان صدر اصفهانی حاکم مریوان را که یکی از نزدیکان معتمدالدوله بود، به اسارت گرفتند و با فرستادن پیغامی، آزادی او را به آزادی زندانیان اورامی مشروط کردند. اقدامی که جز گسترش دامنه تنش میان اورامان و سنندج نتیجه‌ای در پی نداشت (سنندجی، 1375: 285 و 286؛ مردوخ، 1379: 416).

برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که اورامی‌ها قصد داشتند حاکم مریوان را دستگیر کنند و در قبال آزادی وی، برادران حسن سلطان را آزاد کنند؛ اما او متوجه شد و مراتب را به فرهادمیرزا گزارش کرد (مردوخ، 1351: 188/2؛ اردلان، 2005: 306). فرهادمیرزا محمدباقرخان را به حکومت مریوان منصوب کرده بود و او مأموریت داشت که قلعه شاه‌آباد مریوان را بازسازی کند؛ اما شورشیان استحکام آن را به ضرر خود می‌پنداشتند. «چندی به خیال رفتن قلعه و

حوش‌بدرانی نگهبان و ساخلو باشند (مردوخ، 1379: 419؛ دیوان‌بیگی، 1382: 64 و 65).

پس از آن، اورامان لهون ضمیمهٔ جوانرود شد و حکومت آن به علی‌اکبرخان شرف‌الملک، یکی از اعقاب خاندان اردلان، رسید. اورامان تخت نیز به میرزارضاعلی دیوان‌بیگی سپرده شد؛ اما وی در آن ناحیه هیچ‌گونه نفوذی نداشت (سنندجی، 1375: 301؛ شیدا، 1383: 291). شیدا در بیان علت شکست خونین اورامان، بر فریب‌کاری و وعده و وعید دادن قوای دولتی به بیگ‌زاده‌های اورامان تأکید کرده است و اینکه آنها به این وعده‌ها فریفته شدند و رستم‌سلطان نیروهای خود را از دربندهای دوگانه دزلی و کلوی جمع‌آوری کرد و تفنگچیان را به لهون فرستاد (هورامی، 1386: 543 و 544).

رفتار خشونت‌آمیز معتمدالدوله و قوای دولتی، کشتار بی‌رحمانهٔ مردم، تخریب دهات، نابودی باغ‌ها و مزارع و نیز سوزاندن منطقهٔ اورامان به‌ویژه قریهٔ نفوسد که حاکم‌نشین اورامان لهون بود (بابانی، 1377: 48 و 49؛ وقایع‌نگار، 1384: 48 و 49)، از پیامد روانی شکست قبلی وی از حاکم اورامان ناشی بود که شاهزاده را در تکاپوی عملیات سهمگین جبرانی راسخ می‌کرد. سرکوب حکام اورامان در حکم اقدامی مثبت، در کارنامهٔ سیاسی شاهزاده فرهادمیرزا در دوران خدمتش در کردستان تلقی می‌شود؛ چراکه سالیان مدیدی پیش از آن، از سلیمانیه تا سنندج پایمال نیروها و اقدامات غارتگرانهٔ اورامی‌ها بود. این در حالی بود که والیان اردلان به‌منظور حفظ موقعیت سیاسی خود، هیچ‌گاه از عملکرد اورامی‌ها گزارش روشن و دقیقی به دولت مرکزی منعکس نکرده بودند (مردوخ، 1379: 424). ناتوانی والیان اردلان در دفع اورامی‌ها از یک‌طرف و اطلاع‌نداشتن دولت مرکزی از دامنهٔ تمرد آنان از طرف دیگر، گسترش اقتدار محلی حکام اورامان

ناصرالدین‌شاه، دولت مرکزی سپاهی برای سرکوبی شورش اورامان اعزام کرد. در میان سپاه اعزامی اسامی سردارانی همچون حاجی‌قنبرعلی‌خان سعدالملک و مصطفی‌قلی‌خان اعتمادالسلطنه با فوج همدان، بیوک‌خان با فوج ارومیه، علی‌نقی‌خان خمسه با فوج خمسه و نیز ذوالفقارخان خمسه‌ای و سعدالدوله با فوج افشار به چشم می‌خورد (سنندجی، 1375: 291 و 292؛ دیوان‌بیگی، 1382: 58).

در آغاز، سعدالدوله هم خود را به مجاب‌کردن شاهزاده برای مصالحه مصروف کرد؛ اما اقدام او بی‌ثمر ماند. شاید در موقعیتی که شاهزادهٔ قاجار به پیروزی خود مطمئن بود، مصالحه را نمی‌پسندید و نمی‌خواست که مبدا موضع او در برابر رقبای، به ضعف تعبیر شود. در پی پیوستن نیروهای اعزامی از ارومیه و همدان، دور جدیدی از نبرد بین نیروهای اورامی و سپاه قاجار درگرفت. جزئیات لشکرکشی و شیوهٔ معتمدالدوله در طراحی عملیات و کیفیت نیروهای عمل‌کننده در منابع آمده است. باوجود ایستادگی و اتحاد دو اورامان، نتیجهٔ عملیات پیروزی سپاه قاجار و فتح اورامان لهون بود (مردوخ، 1379: 417 و 418؛ اعتمادالسلطنه، 1368: 1600/2 تا 1602). پس از چندی، به شرحی که در گزارش‌ها آمده است، در پی خیانت برخی از افراد محلی، اورامان تخت نیز فتح شد (مردوخ، 1379: 418). به‌دنبال این فتح، دربار قاجار در قالب خلعت شمشیری تمام‌مرصع برای معتمدالدوله فرستاد و حکومت همدان را نیز ضمیمهٔ کردستان کرد (اعتمادالسلطنه، 1367: 1916/3؛ دیوان‌بیگی، 1382: 64). به پیشنهاد معتمدالدوله، برای سران سپاه و پیشتازان و جانبازان نیز القاب، حمایل، نشان، ترفیع رتبه و اضافهٔ مواجب صادر کردند و به همگی اجازه دادند که به دیار خود برگردند. پس از این فتح، معتمدالدوله مقرر کرد که همواره چهار دسته سرباز در

(هورامی، 1386: 548 و 549). گویا علی‌اکبرخان در محلی موسوم به میوان، اعلان‌نامه‌ای برای اورامی‌ها خواند با این مضمون که تعدادی از آنها پس از بازگشت به نواحی دیگر تبعید خواهند شد؛ در نتیجه آنها حاضر به بازگشت نشدند (مرکز اسناد، ش 340؛ 1286 ق: 1). به نقلی، قصد فرهادمیرزا تبعید فراریان اورامان به دهات قزوین و زنجان بوده است (افشار، 1353: 134 و 135). به نظر می‌رسد محمدبیگ‌جاف که به سلیمانیه رفته بود، از طرف فرهادمیرزا مأمور بود که به هر دسیسه‌ای، اورامی‌ها را به ایران بازگرداند؛ اما پس‌ازاینکه خبری از او نشد، فردی به نام سلیمان‌آقا برای انجام این مأموریت فرستاده شد. فرهادمیرزا در پی آن بود که با اجازه‌ن دادن به همسر محمدسعیدسلطان برای رفتن به سلیمانیه، وی را وادار به بازگشت به ایران کند (ادوای، 1394: 33).

دولت عثمانی با استفاده از فرصت پیش‌آمده، یعنی سقوط خاندان اردلان و ناآرام بودن اوضاع اورامان، سعی می‌کرد با بازتاب اخبار شورش و فشار بر دولت ایران به نفع خود بهره‌برداری کند. در برابر تقاضای فرهادمیرزا که درباره بازگرداندن فراریان اورامان به خاک عثمانی با نایب سلیمانیه به مکاتبه و مذاکره پرداخته بود، وی از فرهادمیرزا ادعای خسارت کرد. شاهزاده نیز دهات و روستاهایی را که فراریان اورامان متصرف شده بودند، به وی بازگرداند و مبلغ یک‌هزار تومان بابت غرامت پرداخت کرد. این اقدام نارضایتی و اعتراض دولتمردان قاجار نظیر میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم را موجب شد. او در نامه‌ای به اقدام فرهادمیرزا اعتراض کرد و شکایت از وی به شاه کشیده شد (سازمان اسناد، 1286 ق: 12). ناصرالدین‌شاه با تلگراف‌های روزانه به مشیرالدوله در استانبول و بغداد و کردستان و مذاکره با کاردار عثمانی در تهران، به شدت خواستار حل و فصل موضوع بود

را منجر شده بود. اقتداری که آسایش و آرامش رعایای تحت‌سیطره آنان را مانع شده بود. فرهادمیرزا در نامه‌ای، به اقدام والی اردلان در بی‌خبرگذاشتن دولت مرکزی از حوادث کردستان اشاره کرده است. اقدامی که در بروز رویدادهایی نظیر شورش اورامانی‌ها تأثیر داشته است: «بسا معایب این ولایت بود که در این سی سال به عرض نرسانده بودند. چندین سال بود که در ولایت میروان محمدبیگ‌جاف و احمدبیگ‌جاف به حکم مرحوم والی حکومت داشتند و هیچ اولیای دولت خبر نداشتند. اگر از این کارها خبر می‌داشتند اورامی به خودکامی نمی‌افتاد، آن هم مثل سایر بلوکات کمر خدمت می‌بست» (فرهادمیرزا، 1369: 226).

پس از آن شکست، بیشتر بزرگان طایفه اورامی به حدود شهرزور، در خاک عثمانی، پناهنده شدند و پس از یک سال با وساطت بزرگان محلی، محمدسعیدسلطان و برخی دیگر از اورامی‌ها به کردستان بازگشتند. با وجود این بخشش، گویا برحسب فرمان حکومت مرکزی و به منظور جلوگیری از تکرار عصیان اورامی‌ها، علی‌اکبرخان شرف‌الملک فرمان قتل‌عام آنان، از جمله محمدسعیدسلطان و اعضای خانواده‌اش را اجرا کرد. به پاس این خدمت، شرف‌الملک به مقام سرتیپی نایل شد و به دریافت حمایل و نشان دولتی مفتخر شد (شیدا، 1383: 294 و 295؛ سندجی، 1375: 312,306).

فراریان اورامانی وقتی که وارد خاک عثمانی شدند، به روستاهای منطقه سلیمانیه حمله کردند و آن مناطق را به تصرف درآوردند و خساراتی را به اتباع عثمانی وارد کردند. فرهادمیرزا در جمادی‌الآخر 1286 ق/ 1869 م، بدون اطلاع دولت مرکزی، با اعزام میرزارضا علی دیوان‌بیگی و علی‌اکبرخان شرف‌الملک نزد مظہرپاشا، حاکم سلیمانیه، تلاش کرد تا اورامی‌ها را بازگرداند؛ اما این اقدام توفیقی دربرداشت

قصه کوه با کاه و حدیث سها با ماه خوانده است (فرهادمیرزا، نامه 32: 220). همین فتح موجب شهرت او شد؛ به گونه‌ای که در رساله مجدییه، با عبارت «فتح فرهادمیرزا» به کفایت وی اشاره شده است (مجدالملک سینکی، 1391: 35).

یکی از وقایع‌نگاران رسمی قاجاریه در حوادث سال 1286 ق/ 1869 م، به فتح اورامان کردستان به همت معتمدالدوله اشاره کرده است و نوشته است که: «طوایف طاغیه اکراد که روزگاری در سرحد مابین دولتین ایران و عثمانی به قطع طرق و نهب اموال و بی‌اطاعتی ولات کردستان عادت کرده بودند» تنبیهی شایسته دیدند و شر آنها کنده شد (اعتمادالسلطنه، 1367: 1908/3). نادر میرزا نیز با تمجید از فرهادمیرزا گفته است که وی در حکمرانی کردستان کار مهمی انجام داد و آن «فتح اورامان بود که کوهستانی صعب‌المسالک بود و مردمی انبوه بیراه شده بودند» (نادر میرزا، 1360: 75). در ارزیابی میرزا حسین خان دیوان‌بیگی، معتمدالدوله جوهر کفایت و اسباب نظم بود. مدت شش سالی که حاکم کردستان بود، چنان این ایالت را به نظم آورد که «عقل مات است و حسن سیاست و تسلط او در ریاست معروف و مشهور و منحصر به خودش بود... خداوند عالم او را برای حکومت خلقت کرده بود» (دیوان‌بیگی، 1382: 46).

به تعبیر مورخان محلی، مردم کردستان همواره از دست تعدی و تجاوز اشرار ولایات همجوار به ستوه آمده بودند و به آنها ظلم و ستم می‌شد. معتمدالدوله افزون‌بر دفع شر اورامانی‌ها و برقراری نظم در آنجا، با حسن تدبیر و عملیات نیرومندان، اشرار ولایات همجوار را نیز برانداخت و اسم و رسم کردستانی و اهالی را از نو زنده کرد و آنان را از شر همسایگان آسوده کرد. با حکومت معتمدالدوله، مردم در امن و آسایش به سر می‌بردند و آسوده و مرفه بودند و امنیت

(سازمان اسناد، ش 2110-295: 3). مشروح پیگیری‌ها و حوادثی که درباره فراریان اورامانی در این دوره بین دولت‌های ایران و عثمانی در جریان بود، در گزارش‌هایی بازتاب یافته است و اسناد آن موجود است (مرکز اسناد، ش 341 و 342؛ ش 295-4812: 2 و 3؛ ش 2110-295: 4؛ 1287 ق: 2؛ 1286 ق: 1). در برخی پژوهش‌ها نیز تفصیل آن آمده است که به بازگویی دوباره آنها نیازی نیست و باید به آنها مراجعه کرد (ر.ک: عطایی، 1394: 91 تا 96؛ ادوای، 1394: 29 تا 34).

دوستعلی‌خان با اشاره به حکومت چندین ساله فرهادمیرزا در کردستان، درباره وی بر این نکته تأکید کرده است که: «داستان از میان برداشتن جعفرسلطان و کسانش که از یاغیان سرسخت و تبهکار آن زمان بودند هنوز هم زبانزد مردم آن خطه است» (معیرالممالک، 1361: 164). کرزن نیز در مشاهده خود از کردستان از فرهادمیرزا، عموی ناصرالدین‌شاه، در جایگاه حاکم آنجا نام برده است و تأکید کرده است که: «فقط در زمان شاه فعلی است که این ولایت کاملاً تحت فرمان حکومت مرکزی درآمده است» (کرزن، 1349: 704).

فرهادمیرزا خود در نامه‌ای به منظور اظهار قدرت در منطقه، از فتح منطقه اورامان و بازسازی قلعه شاه‌آباد در مریوان و حضور افواج مختلف قراگوزلو، خمسه و کردستان به همراه تفنگچیان بانه، سقز، مریوان و فوج افشار در این عملیات گزارشی ارائه کرده است و به آن بالیده است. او با مهم دانستن این فتح، درباره مردم اورامان تعبیر زنده‌ای نظیر مردمان دیونزاد و وحشیان بدنهاد و طایفه شریر به کار برده است (فرهادمیرزا، 1369، نامه 30: 197 تا 202). وی فتح اورامان را با فتح سیبستان، بندر سوق‌الجیشی در جنگ کریمه، برابر دانسته است و تسخیر اورامان را در مقابل فتح قاری‌قلعه که فتح‌نامه‌های آن به اطراف فرستاده شد،

در نامه‌ای به میرزارضا علی دیوان‌بیگی، حاکم جدید اورامان، اعلام کرد که قشون را از اورامان خارج کند و دیگر به وجود ساخلو در اورامان نیازی نیست (افشار، 1353: 132 و 133)؛ اما این تصور درستی نبود؛ زیرا ناصرالدین شاه از وزیر خارجه و وزیر لشکر درخواست کرده بود که کم‌وکسری‌های توپ و توپچی و غیره در اورامان برطرف شود و برای جلوگیری از بروز اتفاقات بعدی، هرچه زودتر ترتیب ساخت قراولخانه در اورامان داده شود (سازمان اسناد، ش 2376-295: 1). البته خود فرهادمیرزا نیز متوجه شد که برای جلوگیری از تکرار وقایعی همچون شورش اورامی‌ها و مهار ایل جاف از ورود به کردستان، ایجاد چنین استحکاماتی ضروری است؛ پس به بنای قلعه لشکرآباد در محل خاومیرآباد مریوان برای اردوی دولتی اقدام کرد (مردوخ، 1351: 197/2؛ ادوای، 1394: 28). دستورالعمل دولت ایران درباره اورامان چنین بود که هر تعداد از قشون سواره و پیاده که لازم است در اورامان باقی بماند و تمام وسایل برای آنان فراهم شود و قشونی که لازم نیستند از آنجا مرخص شوند و بازگردند؛ همچنین حاکمی مناسب برای اورامان تعیین شود که البته این حاکم نباید از خانواده فراریان اورامان باشد (سازمان اسناد، ش 2110-295: 4).

ب. مقابله با دخالت‌های حاکم گروس در کردستان: افزون‌بر سرکوب اورامانی‌ها، معتمدالدوله حتی بزرگان خوانین کلیایی را برای خلاف اندکی که از آنها سر زده بود، دستگیر کرد و در کردستان به بند کشید. همچنین از ترس هیبت وی، خوانین کرمانشاه و گروس و افشار جرئت نکردند به اقدام خلافکارانه‌ای دست زنند (مردوخ، 1379: 425). مکاتبه‌های تندی که میان فرهادمیرزا و حسنعلی‌خان گروسی، وزیرمختار، ردوبدل شده است، از برتری‌جویی این دو شخصیت

چشمگیری بر این ایالت حاکم شد (سنندجی، 1375: 325؛ مردوخ، 1379: 425). فرهادمیرزا در نامه‌ای به میرزارضا وکیل منشی‌باشی، به تاریخ رمضان 1286 ق/ 1869 م نوشته است: «اشرار اورامان مشهور و اخبار آن سامان مستور. اهالی نفسود همیشه بر حوالی جوانرود بل تا اعالی کاوه‌رود می‌تاختند و اورامی پیوسته به خودکامی عَلم عصیان می‌افراختند و طبل خودسری می‌نواختند. الحمدلله از عون الهی و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی آن طبل دریده شده و آن حبل بریده» (فرهادمیرزا، 1369، نامه 31: 211).

این گزارش‌ها از دید کارگزاران حکومت یا براساس گزارش‌های خاندان اردلان است که به اورامانی‌ها نگاه مثبتی نداشتند. در نگاه برخی پژوهشگران، شورش اورامی‌ها در بستر وضع موجود رقم خورد و در کنار عواملی همچون ضعف و زوال حکومت اردلان در کردستان به‌ویژه آخرین والی آن، مشکلات اقتصادی و زیاده‌روی و فشار مالیاتی دولت قاجار و والیان اردلان، اختلافات مرزی قاجار و عثمانی و تأثیر حاکمیت غیربومی فرهادمیرزا در گسترش نارضایتی و در نتیجه بروز شورش در منطقه بسیار مهم بوده است. این دیدگاه، روی کارآمدن شاهزاده‌ای قاجاری بر تخت حکومت والی‌نشین اردلان را «فشار مضاعف» بر حکام اورامان دانسته است و ضعف حکام ایرانی و از جمله فرهادمیرزا را «تأثیر منفی» دیگری به شمار آورده است که از وضعیت پیش‌آمده حاصل شد (عطایی، 1394: 96).

پس از فتح اورامان، قوای دولتی تا یک سال در دزلی باقی ماندند و در امتداد گردنه کماجار و مله‌خورد به احداث استحکامات پرداختند (مردوخ، 1351: 193/2)؛ نیز چندین عراده توپ در قلاع شاه‌آباد و لشکرآباد مریوان نصب کردند (هورامی، 1386: 551). با فرار تفنگچی‌های اورامی به خاک عثمانی، فرهادمیرزا



دخالت‌ها و «ترک‌تازی و نیزه‌بازی» وی در امور کردستان به‌علت «قرب جوار»، به‌شدت هشدار داده است و بر صاحب‌اختیاری خویش در کردستان تأکید ورزیده است (فرهادمیرزا، 1369: 221، 225 و 226، 247، 278 و 279). او به‌شدت از مداخلهٔ یکی از عمال حسنعلی‌خان، موسوم به آقاعبدالحسین مؤتمن که به‌نظر می‌رسد گروسی بوده است، در امور کردستان خشمناک و ناراضی بوده است و در نامهٔ مورخ 25 جمادی‌الثانی 1287 ق/ 1870 م (نامه 35 و 39)، با او در این باره سخن گفته است و رفتار این شخص را که ملایی بوده است، مذمت کرده است (فرهادمیرزا، 1369: 253، 279).

ج. مطیع‌کردن عشایر جاف: جاف‌ها از قبایل مهم کردنژاد بودند که بنابه موقعیت جغرافیایی و حیات اجتماعی‌شان، در تاریخ منازعات سیاسی ایران و عثمانی در سده‌های طولانی همواره درگیر بودند. این قبیله از جمله قبایل کوچ‌رو در کانون مناقشهٔ بین دولت بود (اردلان، 2005: 318). در این دوره، ایل جاف در برخی از شهرهای عراق، مانند شهرزور و حلبچه، در عمل قدرت را در دست داشتند و به‌نوعی، بر اورامی‌های این دو شهر و مناطق دیگر اورامان عراق سلطه داشتند. از طرفی خوانین اورامان ایران، هم در نواحی مرزی مانند مریوان و هم در نواحی عراق، با ایل جاف درگیری مداوم داشتند (ر.ک: وقایع اتفاقیه، ش 237: 3؛ ش 377: 3؛ ش 436: 1 و 2؛ ش 437: 1؛ ش 449: 4). در برآوردی تخمینی، در این ایل چهل و پنج هزار خانوار و دوازده طایفهٔ چادرنشین بودند که یکصد هزار سوار شجاع و رشید داشتند (دیوان‌بیگی، 1382: 81).

در توافق‌های رسمی ایران و عثمانی در دورهٔ قاجار، قبیلهٔ جاف در جایگاه قبیله‌ای که در کانون اختلاف بین

قاجاری در مقابل یکدیگر در امور کردستان نشان دارد. بخشی از مهم‌ترین نامه‌های سیاسی فرهادمیرزا معتمدالدوله مربوط به روزگار حکمرانی او در کردستان است که در آنها به امور سیاسی این ولایت پرداخته است. این مراسلات که حداقل هفت نامه را شامل شده است (فرهادمیرزا، 1369: نامه‌های 21، 30، 32، 34، 35 و 39) و به‌طور عمده به مداخلات حسنعلی‌خان در امور کردستان پرداخته است، به‌ویژه از این رو اهمیت دارد که شاهزاده در مقام دفاع از خود و نمایاندن حُسن مدیریت خویش در ادارهٔ امور کردستان، همواره گزارش‌هایی از اوضاع این ایالت ارائه کرده است. حسنعلی‌خان از ایل کبودوند گروس و رئیس فوج گروس بود (بامداد، 1363: 359/1) که به‌نظر می‌رسد به بهانهٔ دفاع از گروسی‌ها و همسایگی با کردستان، در امور آن ولایت دخالت می‌کرده است. مضمون مکاتبات حسنعلی‌خان و فرهادمیرزا از جدال دائمی آنها در کردستان حکایت دارد (بهزادی، 1380: 43).

گروس بخش‌های شرقی و شمال‌شرقی استان کردستان کنونی را شامل می‌شود که شهرستان بیجار مرکز آن محسوب می‌شود. واژهٔ گروس در ابتدا نام یکی از طوایف گُرد طرفدار صفوی بود و بعدها، بر ولایتی که پایگاه ایشان شد، اطلاق شد (آبادیان، 1392: 160). این طایفه از دورهٔ صفوی ریاست و حاکمیت ولایت گروس را در دست داشتند و در دورهٔ قاجار نیز، حاکمان اصلی این ولایت بودند و در برخی تحولات کشور نقش مهمی ایفا کردند. در زمان امیرکبیر، حسنعلی‌خان پسر محمدصادق‌خان به ریاست سپاه گروس و حکومت آن ناحیه منصوب شد. شرح مأموریت‌ها و خدمات وی در این دوران، در منابع تاریخی آمده است (معیرالممالک، 1361: 25 تا 29؛ بامداد، 1363: 359/1 تا 367).

فرهادمیرزا در نامه‌های خود به حسنعلی‌خان، به

حدود سال 1277 ق/ 1861 م و با قتل همه احمدبیگ، از بزرگان جاف که در درگیری با مردم میوان کشته شد، عشایر جاف به میوان روی آوردند و به غارت و چپاول پرداختند. آنها زراعت و علوفه خان‌های فراری میوان را به آتش کشیدند و به قتل و کشتار مردم پرداختند. این اقدامات به درگیری جاف‌ها با اورامانی‌ها منجر شد و مدتی ادامه یافت؛ به گونه‌ای که جاف‌ها حدود کردستان را ویران کردند و ولایت شهرزور و قزلبه‌شلیر از خاک عثمانی را نیز اشرار طرفین خراب کردند. در این درگیری‌ها کسان بسیاری از بین رفتند. ناگزیر والی کردستان لشکری را از اورامانی‌ها، بانه، میوان و بعضی دیگر از بلوکات کردستان به سرداری میرزارضاعلی دیوان‌بیگی برای مقابله با عشایر جاف اعزام کرد (شیدا، 1383: 252 تا 256).

تداوم این وضعیت تا زمان به قدرت رسیدن فرهادمیرزا تنها بیان‌کننده این مطلب بود که اقدامات انجام‌شده در راستای محدود کردن قدرت آنان، موقتی و مقطعی بوده است و ولات اردلان اقدام قطعی انجام نداده است. این موضوع و گزارش‌هایی از اعتراض‌های اهالی به فرهادمیرزا از سوی و نیز تلاش برای تحکیم قدرت خاندان قاجار در نقاط متعدد کردستان از سوی دیگر، مهم‌ترین علت‌هایی بود که باعث شد فرهادمیرزا پس از غائله اورامی‌ها، در اقدامی متهورانه، دومین منشأ ناآرامی را در مرزهای کردستان سرکوب کند (شیدا، 1383: 292). وی در نخستین اقدام خود، در دیداری با رؤسای جاف‌ها، آنان را به پذیرش تابعیت ایران و سکونت در کردستان دعوت کرد؛ اما چون آنان از پذیرش این درخواست خودداری ورزیدند، معتمدالدوله اعلام کرد که دیگر حق ورود به مراتع و چراگاه‌های خاک کردستان را نخواهند داشت (مردوخ، 1379: 425).

دو دولت بود، موقعیت خود را همچون گذشته حفظ کرد تا برحسب موقعیت، به اختیار در شمار اتباع یکی از دولت‌ها قرار گیرد. این امتیاز به سران این قبیله اجازه می‌داد تا در مراتع و چراگاه‌های مرزهای ایران و عثمانی جولان دهند. امتیازی که باعث می‌شد گاهی آنان با سوءاستفاده و بدون اعلام تابعیت رسمی از دولت‌ها، موجبات اذیت و آزار اهالی یکجانشین منطقه را فراهم آورند. آنان هرگاه از جانب یکی از دولت‌ها احساس خطر می‌کردند با اعلام تابعیت از طرف مقابل، خود را تحت چتر حمایت یکی از این دولت‌ها درمی‌آوردند؛ در نتیجه از تنبیه‌های سیاسی که متوجه آنها بود، رهایی می‌یافتند. مقارن اواخر حکومت بنی‌اردلان، سالانه قریب دوازده هزار نفر از جمعیت آنان در فصل‌های بهار و تابستان برای بیلاق به کوهستان‌های اطراف کردستان می‌آمدند (سندجی، 1375: 326؛ مردوخ، 1379: 425). بهای این کوچ سالانه مقادیری مالیات بود که می‌بایست به کارگزاران والی سندج می‌پرداختند که گاه از این پرداخت نیز سر باز می‌زدند. افزون‌براین، با دست‌اندازی به مزارع اهالی یکجانشین روستاهای سر راهشان، مزارع آنان را تخریب می‌کردند یا به تصرف خود درمی‌آوردند. در طول حکومت بنی‌اردلان و برای سالیان دراز، همواره این وضع ادامه یافت (دیوان‌بیگی، 1382: 80؛ اردلان، 2005: 319). در خاطرات احتشام‌السلطنه آمده است که بیلاق ایل جاف در ولایت کردستان بود و تا دو فرسخی سندج می‌آمدند. آنان «مالک‌الرقاب و مختار» بودند و آنچه می‌خواستند، انجام می‌دادند و کسی قدرت دم‌زدن نداشت. فوج ظفر برای تأمین انتظامات به نواحی جاف‌نشین می‌رفتند؛ اما جاف‌ها آنها را همانند نوکر و پیشخدمت به کار می‌گرفتند. رئیس این ایل نه از عثمانی حساب می‌برد و نه از ایران (احتشام‌السلطنه، 1367: 442).

کردند (سازمان اسناد، 1388ق: 1).

د. لغو قوانین قضایی ناشایست: پیش از ورود معتمدالدوله به کردستان، یکی از رسوم رایج و ناشایست در آنجا رواج برخی از احکام نادرست بود. در این زمان کارپردازان ایالت از قبیل وزیر، معتمد، دیوان‌بیگی، داروغه، وکیل، خوانین والی‌زاده اردلان و هرکس که در دستگاه این والیان جاه و مقامی داشت، به رعایای دهات و اتباع خود هر طور می‌خواست زورگویی می‌کرد و جریمه می‌گرفت. آنان در خانه‌های خود زندان و آلات شکنجه، مانند کُنده و زنجیر، داشتند و در این زندان‌ها رعیت را به کُنده و زنجیر می‌کشیدند و شکنجه می‌کردند و به مراجع قضایی دارالایاله رجوع نمی‌کردند (سنندجی، 1375: 324). زمانی که معتمدالدوله از این وضعیت آگاه شد، برای جمع‌آوری این آلات و تخریب محبس‌خانه‌ها دستور صادر کرد و تهدید کرد که چنانچه اخباری از تکرار این اقدامات به وی برسد، متمردان فرمانش را مجازات خواهد کرد (سنندجی، 1375: 325). معتمدالدوله این اقدامات را نشانه‌ی نوعی از تقسیم قدرت میان حکمران کردستان و وابستگان به دستگاه حکومت محلی می‌دانست. اقدامی که نه تنها با تحکیم موقعیت او در ولایت تحت امرش منافی بود، بلکه به رواج و گسترش قوانین قضایی ناعادلانه در کردستان منجر شده بود.

بنابه گزارشی، معتمدالدوله به‌شخصه از طلوع آفتاب تا هنگام ظهر به عرایض مردم رسیدگی می‌کرد و جز روزهای جمعه هیچ تعطیلی در کار قرار نداده بود. هر روز سه ساعت به غروب مانده، تمام بزرگان و اعیان در حضور وی حاضر بودند و به کسی اذن جلوس نمی‌داد. او از زنان خدمه‌اندرونی خود، زنی کردستانی به نام پریجان را در مقام خبرچین قرار داده بود و وقت‌وبی‌وقت او را به خانه‌های علما و اعیان و به میان

حکمران سنندج در دومین اقدام خود و مقارن کوچ سالانه جاف‌ها، با تجهیز سپاه خود و تقسیم آنان به پنج گروه، هریک را در نقاط ورودی جاف‌ها مستقر کرد تا ورود آنان را مانع شوند (دیوان‌بیگی، 1382: 81). حضور نیروهای دولتی در مراتع و چراگاه‌های سالانه جاف‌ها، برای آنان زنگ خطری بود تا برای تداوم کوچ‌های سالانه خود، در برابر اقتدار حاکم جدید کردستان سر تسلیم فرود آورند؛ از این رو، سران قبیله جاف بدون درگیری دست از اقدامات ناصواب خود برداشتند و به پرداخت تعهدات مالی خویش متعهد شدند. تعهداتی که پیش‌ازین به پرداخت آن بی‌اعتنا بودند؛ اما این اقدام بی‌نتیجه بود. جاف‌ها چون از این طریق فایده‌ای نبردند، به مقابله دست زدند؛ ولی در جریان رویارویی با نیروهای فرهادمیرزا شکست سنگینی را متحمل شدند (وقایع‌نگار، 1384: 152). از آن زمان تا سالیان پس از دوران زمامداری معتمدالدوله، حکام پس از او نیز هر ساله به اعزام این سپاه به معابر ورودی این قبیله ادامه دادند (سنندجی، 1375: 328) و با این ترفند، آنان را از دست‌اندازی به جان و مال اهالی مناطق مرزی مریوان و حومه بازداشتند. در پی رویارویی موفقیت‌آمیز معتمدالدوله، اهالی به بازسازی مناطق تخریبی پرداختند و بسیاری از روستاهای آن مناطق آباد شد. به پاس قدردانی از زحمات معتمدالدوله، یکی از روستاهای منطقه را فرهادآباد نام‌گذاری کردند (سنندجی، 1375: 328؛ مردوخ، 1379: 425). با این تدبیر، شاهزاده قاجار برای سالیان متمادی پس از خود نیز اهالی را از تاخت‌وتازهای جاف‌ها در امان نگاه داشت. او بیمناک شدن ایل جاف و مطیع شدن سایر طوایف را از آثار قدرت و علامات شوکت خود دانسته است (فرهادمیرزا، 1369، نامه 32: 221). با سرکوب شورش جاف، فرهادمیرزا و سران سپاه از دولت نشان و حمایل و اضافه‌ی موجب دریافت

ساکن کرد و یک حمام و یک مسجد خوب هم در آن دایر کرد و برای تأمین آب حمام و مسجد رشته قناتی احداث کرد و قنات را به درون قلعه برد. آب انبار بسیار بزرگی نیز برای مواقع ضروری ساخت که از آب قنات پر می‌شد. افزون‌براین، از آب این قنات حوض بزرگی هم در میان قلعه دایر کرد (سنندجی، 1375: 42). به تأسی از شاهزاده، محمدعلی خان ظفرالملک حاکم این بلوک نیز چندین اطاق خوب و یک حمام کوچک نظیف در میان قلعه ساخت و بیرون از قلعه کاروانسرای بزرگی ایجاد کرد که هم جای تجار و کسبه آبادی بود و هم بارانداز قافله و جای کاروانیان. وی رشته قنات دیگری هم احداث کرد و در جلوی آن باغ بزرگی دارای انواع درختان مثمر و غیرمثمر ایجاد کرد. همچنین در پایین قلعه، آسیابی دایر کرد که رفاه قشون مأمور و اهالی آبادی را باعث شد (سنندجی، 1375: 42).

ب. بنای سربازخانه: از دیگر اقدامات عمرانی معتمدالدوله بنای سربازخانه بود. این سربازخانه در خود شهر سنندج و به‌منظور رفاه و آسایش سربازهای دولتی بنا شد. سربازخانه روبه‌روی قلعه حکومتی ساخته شد و ظرفیت اسکان یک فوج سرباز را در خود داشت. در طرف غربی سربازخانه، نقاره‌خانه واقع بود که از بناهای امان‌الله‌خان بزرگ بود و هر روز هنگام غروب آفتاب در آنجا نقاره زده می‌شد و کرنای نادری نواخته می‌شد (مردوخ، 1379: 427). کرزن در مشاهده شهر سنندج به این سربازخانه اشاره کرده است که در آنجا بر نقطه‌ای مرتفع در مرکز شهر واقع بوده است. به‌نوشته وی، در آنجا دو فوج گرد هر کدام شامل 800 نفر مستقر بودند و توپخانه‌ای هم داشتند و فرهادمیرزا، حاکم کردستان، در عمارت باشکوهی منزل داشت (کرزن، 1349: 704). فرهادمیرزا بنای این

بازار و شهر می‌فرستاد تا اخبار لازم را برای وی آورد و به‌این طریق، از تمامی حوادث شهر آگاه می‌شد. هیچ مأموری قدرت نداشت که از اقدام این زن در سرکشی به خانه‌ها و اماکن مدنظر جلوگیری کند (سنندجی، 1375: 280).

فرهادمیرزا در باب عدالت‌گرایی و اصلاحات خود، خطاب به حاکم گروس نوشته است: «کمتر کسی مثل من پیدا می‌شود که از هزار تومان نقد و یک قطار قاطر محمدبیگ چشم بپوشد که حبیب‌باباجانی به‌سلامت جانی در ببرد و از هزار تومان اسمعیل‌خان بگذرد که طلبکاران بیچاره والی سرشان بی‌کلاه نماند». سپس چنان به خودستایی در این‌باره پرداخته است که اظهار کرده است: «خداوند قادر در شش روز آسمان و زمین را تقدیر فرمود. اگر این بنده حقیر این ولایت را در شش سال به تحت قاعده بیاورد، انشاءالله محل بحث و ایراد نیست» (فرهادمیرزا، 1369، نامه 34: 247).

## 2. اقدامات عمرانی

فرهادمیرزا معتمدالدوله در ایام حکمرانی خود بر کردستان، یکسری اقدامات عمرانی و تأسیساتی در این ایالت انجام داد که در راستای تدابیر تأمینی و تثبیت حاکمیت خود بر منطقه بود. از جمله مهم‌ترین این اقدامات عبارتند از:

الف. بنای قلعه لشگرآباد: در سال 1289 ق/ 1872 م، یعنی دو سال پس از سرکوبی طایفه جاف، معتمدالدوله به‌منظور جلوگیری از ورود و خروج آنان، به بنای قلعه لشگرآباد در نزدیکی یکی از معابر ورودی اقدام کرد (اردلان، 2005: 322). او با زحمت بسیار چهار عراده توپ نُه پوندی به قلعه مریوان انتقال داد و قلعه را مستحکم کرد؛ نیز با اشاره دولت، در طرف غربی قلعه قصبه‌ای بنیاد کرد و صد خانوار از زبده طوایف معتبر آنجا و سادات و مشایخ را کوچانید و در آبادی جدید

مهم‌ترین تبعات این حادثه، کمبود غلات و رواج قحطی بود. در وضعی که کردستان و بلوکات آن با کمبود آذوقه روبه‌رو شده بودند، حدود چهارهزار نفر از جمعیت دیگر ولایات وباگرفته همدان، خمسه و مهربان به کردستان روی آوردند (سنندجی، 1375: 312؛ مردوخ، 1379: 426). در چنین وضعی، صاحبان گندم نیز فرصت را غنیمت شمردند و قیمت این محصول را افزایش دادند؛ به‌گونه‌ای که قیمت گندم از خرواری دو تومان به دوازده تومان رسید و زندگی فقرا و مهاجرانی که به کردستان آمده بودند، دشوار شد. معتمدالدوله ابتدا کوشش کرد با تقسیم نیازمندان بین اغنیا و ثروتمندان شهر و نیز تحت تکفل خود قراردادان بخشی از آنها و حتی اسکان نیازمندان در ساختمانی اجاره‌ای، ملاکان را به کاهش قیمت گندم وادار کند؛ اما چون نتیجه‌ای نداشت ابتکار عمل را به دست گرفت و برای جلوگیری از گسترش تلفات انسانی، به ایجاد اداره‌ی ارزاق اقدام کرد (مردوخ، 1379: 426).

در راستای همین اقدام، وی ملاکان و بزرگان محلی را به فروش اجباری گندم به این اداره ملزم کرد تا از این طریق، هم از افزایش قیمت گندم جلوگیری کند و هم نیاز اهالی و مهاجران را تأمین کند. اقدامی که به کاهش میزان تلفات جانی در منطقه منجر شد. معتمدالدوله خود تمام مخارج تجهیز و کفن کردن فوت‌شدگان این بیماری و قحط و غلا را پرداخت کرد. تا پیش از اقدام معتمدالدوله در توزیع گندم میان نیازمندان، آمار تلفات مردم در این حادثه سه‌هزار نفر اعلام شده است (مردوخ، 1379: 426).

### 3. اقدامات اقتصادی

الف. یکسان‌سازی اوزان و مقادیر: به‌گزارش منابع محلی، مقارن ورود فرهادمیرزا به کردستان، در سراسر کردستان اوزان و مقادیر یکسانی وجود نداشت و در

سربازخانه را از کارهای خود می‌دانست و برای اتمام آن تلاش می‌کرد (فرهادمیرزا، 1369، نامه 34: 247).

ج. بازسازی قلعه‌ی شاه‌آباد مریوان: بازسازی قلعه‌ی شاه‌آباد که به‌لحاظ نظامی و دفاعی اهمیت خاصی داشت، از کارهای فرهادمیرزا بود. خود وی بارها به اهمیت آن اشاره کرده است. دیوار قلعه به قطر سه ذرع، از آهک و سنگ بود و پنج ذرع ارتفاع داشت و از نگاه وی، این بازسازی «کمتر از فتح اورامان» نبود (فرهادمیرزا، 1369: 201). وی معتقد بود که بنای این قلعه‌ی دیوانی ترس و نگرانی حکام اورامان را موجب شد و آنها قصد داشتند قلعه را تصرف کنند و محمدباقرخان حاکم مریوان را دستگیر و مریوان را خراب کنند. از این‌رو فرهادمیرزا به ساختن این قلعه و رفتن به مریوان، با تمام خطرهایی که برای او رخ داد، اهتمام داشت تا در ارکان شورشیان خلل اندازد (فرهادمیرزا، 1369: 198 و 199). وی با عبارت «الحمد لله قلعه ساخته شد، سیورسات قشون خوب رسید، لشکری و سران لشکر مظفر و شادکام برگشتند» (فرهادمیرزا، 1369: 247، 221) از پایان کار قلعه یاد کرده است. این قلعه در اصل در زمان امان‌الله‌خان ثانی، والی کردستان، بنا شد. پس از اینکه امان‌الله‌خان ثانی اورامی‌ها را شکست داد، در سال 1282ق/1865م دولت یک نفر مهندس را مأمور کرد و به والی حکم اکید کرد که در مریوان قلعه‌ای محکم ایجاد شود. پس از تهیه‌ی اسباب و ملزومات، این قلعه در مدت شش‌ماه به اتمام رسید و به شاه‌آباد موسوم شد (سنندجی، 1375: 271).

د. بنای اداره‌ی ارزاق: در اواخر سال 1287ق/1870م تا اوایل سال 1288ق/1871م، بیماری وبا به‌مدت سه‌ماه در کردستان و نواحی اطراف آن شیوع یافت. از

می‌خریدند و کسی جرئت نداشت که پول نقد و نقدینه خود را آشکار کند و از ترس، آن را در زیر خاک پنهان می‌کرد. به‌طور خلاصه، پریشانی مردم به انتها رسیده بود. تا اینکه ناصرالدین‌شاه با مشاهده اوضاع به چاره کار تصمیم گرفت و فرهادمیرزا معتمدالدوله را به حکومت کردستان گماشت (سنندجی، 1375: 323 و 324). وی برخی از رسوم غیرمعارف را برانداخت. رسومی که بر مردم فشار مالی وارد می‌کرد. رسم خانه‌شمار یا به زبان محلی درمالانه، یکی از مالیات‌های مرسوم در کردستان بود که از گذشته‌های دور تا زمان ورود فرهادمیرزا رواج داشت (مردوخ، 1379: 427، فرهادمیرزا، 1369: 247). طبق این رسم، در سنندج مالیات‌بگیران هر ساله خانه‌های شهر را شمارش می‌کردند و بسته به وضع اقتصادی صاحب‌خانه، درخواست وجهی نقدی می‌کردند (وقایع‌نگار، 1384: 155). به‌تعبیر فرهادمیرزا «از عجزه و مساکین که به کدّ یمین نان جوین نمی‌یافتند، می‌گرفتند و از صاحبان ثروت و غنا مطالبه نمی‌کردند» (فرهادمیرزا، 1369: 247).

منابع محلی در برآوردی، میزان دریافتی حکام محلی را از این طریق پانزده هزار تومان ذکر کرده‌اند (مردوخ، 1379: 427). اهالی این نوع مالیات را تعدی و اجحاف در حق خود می‌دانستند و از رسوم ناپسند می‌شناختند؛ بنابراین با وساطت یکی از چهره‌های مذهبی محل، لغو آن را از شاهزاده درخواست کردند. پیرو این درخواست، فرهادمیرزا فرمان داد تا حکم نسخ این نوع مالیات را برای همیشه بنویسند و در مسجد دارالاحسان سنندج نصب کنند (فرهادمیرزا، 1369: 427، سنندجی، 1375: 325؛ فرهادمیرزا، 1369: 247).

معتمدالدوله برای جلوگیری از فشار مالی و اجحاف کارگزاران به مردم، با اتکاء به عقل و کفایت

مکان‌های مختلف، کیل و پیمان‌های متعدد استفاده می‌شد (اردلان، 2005: 326). این موضوع افزون‌بر نابسامانی اقتصادی و اختلال در معاملات محلی و غیرمحلی، زمینه ظلم و ستم را برای کم‌فروشان و گران‌فروشان فراهم می‌آورد تا در تعدی به مظلومان دستشان بازتر باشد. معتمدالدوله به‌منظور پایان‌دادن به این وضعیت، دستور داد یک‌هزار من آهنی، هریک برابر نهصد مثقال، ساختند و پس از مهرزدن بر آنها، در نواحی مختلف کردستان توزیع کردند (سنندجی، 1375: 325؛ مردوخ، 1379: 427). سنگ و اوزانی که وی به این شکل منتشر کرد، به سنگ شاهزاده شهرت یافت و تا سالیان مدیدی پس از او، استفاده از آن همچنان در کردستان رایج بود (مردوخ، 1379: 427). فرهادمیرزا در یکی از نامه‌های خود اشاره کرده است که اندکی زمان می‌برد تا در کردستان «ناتمامی امور تمام شود... و مکابیل و موازین این سرزمین صحیح شود» (فرهادمیرزا، 1369: 247).

ب. منسوخ کردن رسم خانه‌شمار: آن‌گونه‌که از گزارش‌ها به دست می‌آید در ایام حکومت والیان اردلان، البته در اواخر این خاندان، «کردستان چندان امنیت نداشت و کسی صاحب جان و مال و ملک و ناموس» خود نبود و همه امور مردم «در قبضه اقتدار ولات و اختیار وزیر و وکیل و مباشرین والی بود و به هر وقت و به هر اسم و رسم» که میل داشتند به مردم فشار مالی وارد می‌کردند و به اذیت و آزار آنان می‌پرداختند. از این‌رو به قیمت رفاه خود، رعیت را بیچاره می‌کردند و به‌علت زیاده‌ستانی «مالیات و مرسومات و تکالیف گران والیان و کارگزاران او، غالب املاک و دهات کردستان خراب و خالی از سکنه» شده بود. کارگزاران شش‌دانگ یک ملک را که بیست‌هزار تومان می‌ارزید به زور، به قیمت بیست تومان از مردم

آقامحمود نامی که وظیفه گرد کردن مالیات را برعهده داشت، شکایت کرده است. او برای رسیدگی به حساب آقامحمود، میرزاعبدالوهاب را به کردستان گسیل کرد (فرهادمیرزا، 1369: 167 و 168). فرهادمیرزا در این نامه بر صلاح دولت و نظم سرحد و امنیت و آسودگی ولایت کردستان تأکید ورزیده است (فرهادمیرزا، 1369، نامه 39: 278).

به احتمال این‌گونه اقدامات موجب شده است که سندجی عدل و انصاف معتمدالدوله را به حد کمال ذکر کند و بر این عقیده باشد که در مدت حکومت او در کردستان، امنیت و انتظام شهر و سرحدات در نهایت درجه بود؛ چنان‌که اگر یک نفر کاسب یهودی با چوبدست با هزار تومان نقد و جنس، در تمام بلوکات و سرحدات سفر می‌کرد، کسی از دزد و اشرار و راهزنان جرئت نداشت به او آسیبی برساند. امنیت هر دو اورامان به‌گونه‌ای شده بود که دو نفر از فرایشان شرف‌الملک همراه با میرزارضاعلی دیوان‌بیگی تمام مالیات و وجوهات دیوانی آنجا را دریافت می‌کردند. مردم کردستان در خاک عثمانی چنان قدر و منزلتی یافته بودند که کسی قدرت نداشت دیناری به مسافران و رعایای کردستان تعدی کند و اگر مشکلی رخ می‌داد، با پیگیری مصرانه معتمدالدوله از حکام عثمانی مسترد می‌شد (سندجی، 1375: 322 و 323).

#### نتیجه

آنچه گذشت شرحی از اقدامات فرهادمیرزا معتمدالدوله در دوره زمامداری در کردستان اردلان بود. تعیین وی در راستای سیاست ناصرالدین‌شاه قاجار در براندازی حکومت محلی اردلان و تمرکز قدرت در دولت مرکزی و گماردن شاهزادگان قاجاری در رأس ایالت‌ها صورت گرفت. با حکومت معتمدالدوله، دوران

خود، به امور مهم ولایت و حواله و اطلاق مالیات و تعیین حکام جزء و مباشران بلوکات پرداخت و به سرعت به تمام مالیات و معامله ولایتی آگاهی یافت و خود به‌شخصه «جزوی و کلی امورات را قرار می‌داد و به تمام عرایض و دعاوی مردم رسیدگی می‌کرد» (سندجی، 1375: 277). او وزیر و پیشکار نداشت. میرزا اسماعیل علی‌آبادی درجه وزارت داشت؛ اما جز در کار حواله و اطلاق مالیاتی در سایر کارها دخالت نمی‌کرد. فرهادمیرزا رجال متشخص و محترمی را شامل مستوفی، صندوق‌دار، فراشباشی، امیرآخور، معتمد، کشیکچی‌باشی و دیگران در کنار خود داشت که «همه تربیت‌شده و باشعور بودند» و با مردم در کمال سلم و صفا رفتار می‌کردند. وی تأکید کرده بود که کارگزارانش وارد اختلافات مذهبی نشوند. او به هریک از اهالی بومی به اندازه لیاقتی که داشت، شغلی درخور داده بود و سعی می‌کرد که کسی بیکار نماند. به همین علت، «عموم اهالی از این شاهزاده منصف و عادل بی‌نهایت امیدوار و خوشدل بودند» (سندجی، 1375: 277 و 278)..

فرهادمیرزا در یکی از مکاتبات خود، نامه 35، به نابسامانی وضعیت کشاورزی کردستان در سال 1287ق/1870م، به علت سرمازدگی و ملخ‌زدگی محصولات و نیز نیامدن باران و نقصان آب رودها اشاره کرده است (فرهادمیرزا، 1369: 254). در نامه 26 که در ذی‌القعدة 1285ق/1868م به مستوفی‌الممالک نوشته است، ضمن ارائه گزارشی از چگونگی جمع‌آوری مالیات در کردستان، از وی درباره اختصاص قسمتی از مالیات این ولایت به بازسازی قلعه مریوان کسب تکلیف کرده است (فرهادمیرزا، 1369: 179)؛ نیز در نامه 24 به علی‌اکبرخان مباشر جوانرود به تاریخ 14شوال 1285ق/1868م، از تعلق

کردستان خودداری کردند. این امر رونق کار و فعالیت را در کردستان باعث شد و آوازه این ایالت در همه جا پیچید؛ چنانکه مردم ایالات همجوار در مشکلات پیش آمده، به این ایالت رو می آوردند تا در امنیت و رفاه موجود در آنجا روزگار خویش را بگذرانند. معتمدالدوله شش سال حاکم بلامنازع کردستان بود و در سال 1291 ق/ 1874 م، طبق فرمان ناصرالدین شاه، از حکومت کردستان معزول شد.

در مجموع، دوران حکومت معتمدالدوله در کردستان برای قاجارها دوره‌ای از تغییر حاکمیت محلی را به ارمغان آورد و باعث پیوستگی این ایالت به حکومت مرکزی شد. دوره‌ای که برای حکومت قاجار توأم با آرامش و ثبات بود. همچنین دوره‌ای از آرامش و امنیت و سربلندی را برای مردم کردستان رقم زد که هم مورخان محلی گرد و هم مورخان رسمی از این دوره به نیکی یاد کرده‌اند و خدمات او را در کردستان ستوده‌اند.

#### پی‌نوشت

1- در حدیقه ناصری، کردستان دارای یک شهر و هفده بلوک و هفده طایفه معرفی شده است (وقایع‌نگار، 1384: 25).

2- درباره ایل جاف پژوهش مستقلی در گستره تاریخی سده دهم تا پانزدهم قمری صورت گرفته است. صالحی، امیر، (1390)، ایل جاف از دوره صفوی تا پایان دوره پهلوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بیرجند.

3- سلاطین اورامان از یکی از خاندان‌های متنفذ محلی منطقه اورامان برخاسته بودند. برخی پژوهشگران آنها را شاخه‌ای از خاندان اردلان دانسته‌اند (اردلان، 1387: 246)؛ اما عده‌ای دیگر چنین دیدگاهی ندارند (بابانی، 1377: 96؛ هورامانی، 1381:

امارت دیرپای والیان اردلان در کردستان به انتها رسید و دوره والیان حکومت مرکزی آغاز شد. بی‌کفایتی آخرین والیان اردلان و شورش‌های پی‌درپی حکام اورامان و ناتوانی اردلان‌ها در جلوگیری از شورش‌ها، سیاست قاجارها را در براندازی این حاکم‌نشین تقویت کرد؛ ضمن اینکه با برافتادن حکومت‌های گردی قلمرو عثمانی، وظیفه مزدداری اردلان‌ها نیز برای قاجارها دیگر مطرح نبود. ضعف و سستی آخرین والی اردلان، یعنی غلام‌شاه‌خان و فشارهای مالی او بر مردم زمینه بروز نارضایتی را در میان برخی از بزرگان بلوکات کردستان، به‌ویژه اورامان، فراهم کرد و تهاجم و تعدی سرکشان و یاغیان و طوایف گوناگون را به این ایالت باعث شد. در نتیجه این اوضاع، در کردستان آشوب و ناامنی افزایش یافت و دامنه اعتراض و نارضایتی مردم و برخی از علما و بزرگان کردستان به دربار کشیده شد. این وضعیت نیز بر عزم پادشاه قاجار در قاجاری کردن حکومت کردستان تأثیر گذاشت..

با چنین پیشینه‌ای، معتمدالدوله که مورخان بر درایت و تدبیر و علم و فضل او تأکید کرده‌اند در ایام حکمرانی خود با سرکوب شورش اورامان، دستگیری و به‌قتل‌رساندن سران این شورش، مهار کردن تاخت‌وتازهای ایل جاف، جلوگیری از تعدی و تجاوز همسایگان به کردستان و تأسیس پایگاه‌های نظامی، اوضاع این ایالت را به نظم و آرامش درآورد. وی با اتخاذ شیوه سخت‌گیرانه در برابر سرکشان و یاغیان، مدارا و رسیدگی به احوال مردم، برانداختن رسوم مالیاتی ناروا و جلوگیری از اجحاف‌های مالی، دوره‌ای از امنیت و آرامش را در حوزه حکمرانی خویش برقرار کرد؛ به‌گونه‌ای که مردم پس از سال‌های طولانی که در ناامنی و فشار بودند احساس آرامش کردند و به‌واسطه ابهت و سطوت وی، مهاجمان نیز از دست‌اندازی به



شهر و روستاهای همجوار را دربرمی‌گیرد (هورامی، 1386: 79 و 80؛ ادوای، 1395: 76 و 77).

7- محمدشاه قاجار خواهر خود طوبی‌خانم را به همسری رضاقلی‌خان، پسر خسروخان ناکام والی کردستان، درآورد (سنندجی، 1375: 215).

8- بعدها که احتشام‌السلطنه به حکومت کردستان منصوب شد، اشاره کرد که اطاعت عمومی مردم کردستان از اوامر دولت موجب شده است که ولات و حکامی که مأمور کردستان می‌شوند، به هیچ چیز اهالی ابقاء نکنند و از ملک و قالی و قالیچه و پول تا زن و فرزند مردم تعدی نکنند. رفتار حکام و فرمانروایان و فرستادگان و مأموران دولتی در کردستان چنان آن مردم مطیع و نجیب را به ستوه آورده بود که به‌واسطه اعمال ناشایست و تعدیات مفرط، آبرویی برای دولت و حیثیتی برای حکومت باقی نمانده بود و اهالی از هر طرف درصدد بودند راهی برای نجات خود پیدا کنند و بیشتر به فکر فرار به خاک عثمانی می‌افتادند... (احتشام‌السلطنه 1367: 441). وی سپس می‌نویسد: اورامی‌ها در اورامانات و مریوانی‌ها در مریوان، در کوهستان‌ها پناه داشتند. نه عثمانی بودند و نه ایرانی و در مواقع لزوم از هیچ‌یک از دو دولت فرمانبری و اطاعت نمی‌کردند و هرگاه احیاناً یکی از حکام کردستان قصد سرکوبی اوراماتی‌ها و مریوانی‌ها را می‌کرد، طوایف دو محل بر او می‌تاختند و خیمه و خرگاه حاکم را غارت می‌کردند؛ چنان‌که با فرهادمیرزا معتمدالدوله چنین کردند (احتشام‌السلطنه، 1367: 441 و 442).

9- ایل جاف که در جوانرود و قصرشیرین و ماهی‌دشت و سلیمانیه و اربیل می‌زیستند، به دو تیره بزرگ بخش‌بندی می‌شدند: 1. جاف مرادی شامل 32 شاخه؛ 2. جاف جوانرود شامل 12 شاخه. در میان جاف‌ها، تیره دیگری هم به نام

571). قاضی عبدالله مردوخ‌ی اظهار می‌کند که در تذکره‌السلطین قدیم و روایات شفاهی، بهمن سرسلسله این سلاطین به سلسله کیانیان منتسب شده است؛ اما وی با رد این گزارش و تحلیل و تعلیل براساس زمان تولد بهمن، این انتساب را عقل‌پذیر نمی‌داند (شیدا، 1383: 112). قاضی انتساب بهمن به خاندان شاهی را رد نمی‌کند؛ اما به‌گونه‌ای دیگر در پی توجیه قدرت‌گیری سلاطین است. بر پایه گزارش وی، قدرت‌گرفتن بهمن در هورامان نه به‌واسطه نسب شاهی بلکه با تفویض قدرت از سوی یکی از پیران بزرگ، بر مردم هورامان رسمیت یافت (شیدا، 1383: 111 تا 119). آغاز حکمرانی این خاندان به‌طور دقیق روشن نیست؛ اما آنچه مسلم است اینکه در قرن چهارم قمری این منطقه دارای حکمران بوده است که امیر نامیده می‌شده است و در مقایسه با سایر مناطق کردستان، در اورامان نظم امور سیاسی و برقراری قوانین اجتماعی قدمتی دیرینه دارد (سلطانی، 1372: 31/2).

4- به‌نقلی، از زمان شاه‌اسماعیل اول لقب سلطان (سان) گرفتند (مردوخ، 1379: 69) و به‌نقلی دیگر، نادرشاه لقب سلطانی را به حکام بانه و هر دو اورامان داد (سنندجی، 1375: 38).

5- در دوره صفویه، حاکم ناحیه هورامان با مرکزیت قلعه هورامان تخت بر هر دو ناحیه حکومت می‌کرد.

6- امروزه در تقسیمات کشوری ایران، هورامان به دو استان کردستان و کرمانشاه تعلق دارد. قسمت‌هایی به نام هورامان دزلی، هورامان تخت و هورامان رزاب در کردستان قرار دارند و هورامان لهون در کرمانشاه است. بخش دوم هورامان در کردستان عراق واقع شده است که سرتاسر مناطق مرزی و

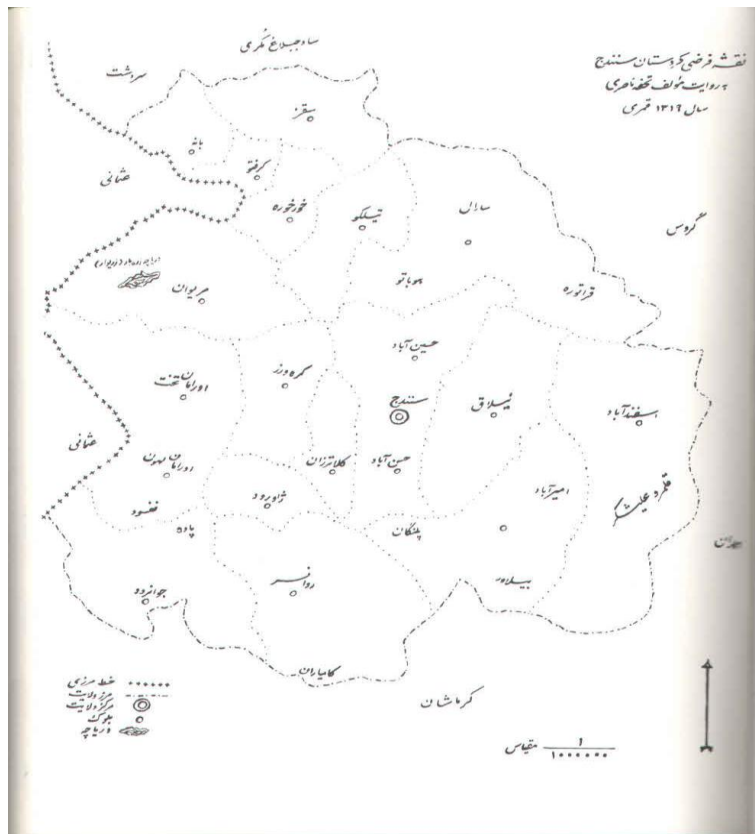
وقایع‌نگار کردستانی بین دوهزار تا پانزده‌هزار از هر خانوار عنوان کرده است. درحالی‌که مردوخ جمیع مالیات دریافتی را بالغ بر پانزده‌هزار تومان محاسبه کرده است.

بگزاده خوانده می‌شد که رهبری ایل جاف با این گروه بوده است (احتشام‌السلطنه، 1367: 465 حاشیه).

10- سندجی میزان این مالیات را از هر خانه بین دوهزار تا پنج‌هزار دینار و یک تومان ذکر می‌کند.

جدول والیان اردلان کردستان معاصر با سلسله قاجار بر اساس گزارش (سندجی، 1375: 153 تا 274)

1. خسروخان بزرگ (حکومت مجدد)	(1179 تا 1204 ق)
2. لطفعلی خان عموی خسروخان	(1204 تا 1209 ق)
3. حسنعلی خان پسر لطفعلی خان	(1209 تا 1214 ق)
4. امان‌الله خان بزرگ	(1214 تا 1240 ق)
5. خسروخان ناکام پسر امان‌الله خان	(1240 تا 1250 ق)
6. رضاقلی خان پسر خسروخان ناکام	(1250 تا 1257 ق)
- وزیر مختاری میرزا هدایت‌الله	(1257 تا 1258 ق)
7. رضاقلی خان (بار دوم)	(1260 تا 1261 ق)
8. امان‌الله خان ثانی ملقب به غلام‌شاه خان پسر خسروخان ناکام	(ذیقعه 1261 تا رجب 1261 ق)
9. رضاقلی خان (بار سوم)	(1261 تا 1263 ق)
- خسروخان خواجه گرجی	(1263 تا 1264 ق)
10. امان‌الله خان ثانی	(1265 تا 1276 ق)
11. نجفقلی خان اردلان عموزاده امان‌الله خان	(1276 تا 1277 ق)
12. امان‌الله خان ثانی (بار سوم)	(1277 تا 1284 ق)



نقشه فرضی کردستان سنندج به روایت مؤلف تحفه ناصری سال 1319 قمری

. اردلان، مستوره، (2005)، تاریخ الأکراد با مؤخره میرزا علی اکبر وقایع نگار، ویرایش جمال احمدی آیین، اربیل: آراس.

. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، (1367)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج 3، تهران: دنیای کتاب.

. \_\_\_\_\_، (1363)، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الآثار)، به کوشش ایرج افشار، ج 1، تهران: اساطیر. \_\_\_\_\_، (1368)، مرآة البلدان، تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، ج 2، تهران: دانشگاه تهران.

. بابانی، عبدالقادرین رستم، (1377)، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، ج 2، به کوشش محمدرئوف توکلی، تهران: توکلی.

. بامداد، مهدی، (1363)، شرح حال رجال ایران در

#### کتابنامه

#### الف. کتاب‌های فارسی

- . آصف، محمدهاشم، (رستم‌الحکما)، (1352)، رستم‌التواریخ، تصحیح، تحشیه و توضیحات محمد مشیری، ج 2، تهران: بی‌نا.
- . احتشام‌السلطنه، (1367)، خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش محمد مهدی موسوی، ج 2، بی‌جا: زوار.
- . اردلان، شیرین، (1387)، خاندان کرد در تلاقی امپراطوری‌های ایران و عثمانی، ترجمه مرتضی اردلان، تهران: تاریخ ایران.

- قرن 12 و 13 و 14 هجری، ج 1، چ 3، بی جا: کتابفروشی زوار.
- بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین، (1377)، شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، به کوشش ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، ج 1، تهران: اساطیر.
- براون، ادوارد، (1386)، یکسال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، چ 3، تهران: اختران.
- دیوان‌بیگی، میرزا حسین خان، (1382)، خاطرات دیوان‌بیگی از سال‌های 1275 تا 1277 قمری (کردستان و طهران)، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: اساطیر.
- رزم‌آرا، علی، (1320)، جغرافیای نظامی کردستان، بی جا: بی‌نا.
- \_\_\_\_\_، (1387)، عملیات اورامان پاییز و زمستان 1310 ش، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات، تهران: پردیس دانش و پژوهش شیرازه.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (1377)، ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیانفر، ج 2، تهران: اساطیر.
- سلطانی، محمدعلی، (1372)، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (ایلات و طوایف کرمانشاهان)، ج 2، تهران: مؤلف.
- سندجی، میرزا شکرالله فخرالکتاب، (1375)، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، چ 2، تصحیح حشمت‌الله طیبی، تهران: امیرکبیر.
- شیدا (مردوخی)، قاضی عبدالله، (1383)، تاریخ سلاطین هورامان، به کوشش احمد نظیری، سندج: پرتو بیان.
- فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار، (1367)، زنبیل، به همت محمد رمضانی، چ 2، تهران: پدیده «خاور».
- \_\_\_\_\_، (1366)، سفرنامه فرهاد میرزا، تصحیح تحشیه غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی.
- \_\_\_\_\_، (1369)، منشآت، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی.
- کرزن، جرج. ن.، (1349)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مجدالملک سینکی، میرزامحمدخان، (1391)، کشف‌الغرائب یا رساله مجدیه، تصحیح و توضیحات ایرج امینی و ناصر مهاجر، تهران: آبی.
- مردوخ کردستانی، محمد، (1351)، تاریخ کرد و کردستان، ج 2، سندج: کتابفروشی غریقی.
- \_\_\_\_\_، (1379)، تاریخ مردوخ، تهران: کارنگ.
- مشیرالدوله تبریزی، جعفر بن محمدتقی، رساله تحقیقات سرحدیه، به اهتمام محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- معیرالممالک، دوستعلی خان، (1361)، رجال عصر ناصری، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ملکم، سر جان، (1383)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: سنایی.
- نادر میرزا (1360)، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، مقدمه و تعلیقات محمد مشیری، چ 3، تهران: اقبال.
- نواب صفا، اسماعیل، (1366)، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، تهران: زوار.
- وقایع‌نگار کردستانی، علی اکبر، (1384)، حدیقه ناصریه و مرآت‌الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، چ 2، به کوشش محمدرئوف توکلی، تهران: توکلی.
- هادیان، کوروش، (1389)، سده‌های سروری (نگاهی به تاریخ و جغرافیای اردلان)، اصفهان: کنکاش.
- هورامی، مظفر بهمن سلطانی، (1386)، تاریخ هورامان: براساس گزارش تاریخ هورامان ملاعبدالله هورامی متخلص به شیدا، تصحیح نادر کریمیان سردشتی، تهران: احسان.

ههورامانی، محمه دئه مین، (1381)، میژوی هه-  
ورامان (به رگی یه کم و دووهه م)، سنه: مؤلف.  
23 محرم 1283 ق؛ ش 614، پنجشنبه  
25 شوال 1284 ق؛ ش 622، پنجشنبه  
8 جمادی الآخر 1285 ق؛ ش 635.

. وقایع اتفاقیه، ش 237، پنجشنبه 2 ذی الحججه 1271 ق؛  
ش 277، پنجشنبه 5 ذی الحججه 1272 ق؛ ش 436،  
پنجشنبه 7 ذی القعدة 1275 ق؛ ش 437، پنجشنبه  
14 ذی القعدة 1275 ق؛ ش 449، پنجشنبه 22 ربیع-  
الاول 1276 ق.

#### د. مقاله

. آبادیان، حسین و امید صادق پور، (بهار و  
تابستان 1392)، «اوضاع سیاسی و اقتصادی ولایت  
گروس در دوره قاجار»، پژوهشنامه تاریخ‌های  
محلی ایران، س 1، ش 2، ص 159 تا 174.

. ادوای، مظهر و هادی وکیلی، (زمستان 1394)،  
«شورش هورآمان در عصر ناصرالدین شاه قاجار  
(1284-1286 ق)»، تاریخ اسلام و ایران، س 25،  
ش 28 (پیاپی 118)، ص 5 تا 39.

. ----- و بشرا دلریش، (پاییز 1395)، «روابط و  
مناسبات حکومت صفویه با الکای هورامان»،  
پژوهش‌های تاریخی، س 52، دوره جدید، س 8،  
ش 3 (پیاپی 31)، ص 75 تا 94.

. افشار، ایرج، (1353)، «فرامین میرزارضاعلی  
نایب‌الوزاره و فرامین دیوان‌بیگی کردستان»، فرهنگ  
ایران‌زمین، ج 20، ص 123 تا 144.

. بهرامی، روح‌الله و پرستو مظفری، (تابستان 1390)،  
«کارکرد، تقسیمات و ساختار تشکیلاتی والی‌نشین  
اردلان در عهد قاجار»، پژوهش‌های تاریخی، دوره  
جدید، س 3، ش 2 (پیاپی 10)، ص 51 تا 72.

. بهزادی، ناهید، (دی و بهمن 1380)، «منشآت  
فرهادمیرزا معتمدالدوله»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا،

#### ب. اسناد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ش 2079-295؛  
ش 2110-295؛ ش 2376-295؛ ش 4812-  
295. گزارش محرمانه فرهادمیرزا معتمدالدوله از  
جنگ با طوایف اورامانی، شماره ردیف  
295002224، آرشیو 319 الف 5 الف ر ا،  
1286 ق؛ نامه فرهادمیرزا به والی بغداد، پرونده  
12/ع، کارتن 13، نمره 122، 1286 ق؛ نامه  
کارپردازی بغداد به وزارت امور خارجه عثمانی،  
پرونده 12/ع، شماره 340، کارتن 13، 1286 ق؛  
مکاتبه وزارت خارجه ایران با باب‌عالی،  
پرونده 12/ع، کارتن 13، نمره 28، 1287 ق؛ گزارش  
فرهادمیرزا به وزارت خارجه در باب سرکوب  
طوایف جاف، ش 30، پرونده 12/ع، کارتن 13،  
نمره 31، 1288 ق.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه، نامه  
کارپردازی بغداد به وزارت امور خارجه عثمانی،  
سند ش 340، 3 رجب 1286 ق، کارتن 13،  
پرونده 12/ع؛ سند ش 341، 13 شوال 1286 ق،  
کارتن 13، پرونده 12/ع؛ سند ش 342، کارتن 13،  
پرونده 12/ع.

#### ج. روزنامه

روزنامه دولت علیّه ایران، ش 503، پنجشنبه  
3 جمادی الاول 1278 ق؛ ش 504،  
10 جمادی الاول 1278 ق؛ ش 575، پنجشنبه  
15 ربیع‌الثانی 1286 ق؛ ش 588، پنجشنبه

- ص 40 تا 45. اردلان با حکومت صفویه»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س 3، ش 1 (پیاپی 9)، ص 109 تا 126.
- و کوروش هادیان، (پاییز 1390)، «الگوی مدیریت بحران در دوره قاجار با تأکید بر نقش دولتمردان گُرد در مدیریت بحران سالار»، مطالعات تاریخ اسلام، س 3، ش 10، ص 115 تا 143.
- ه پایان‌نامه**
- بدری، روح‌الله، (1386)، زندگی فرهادمیرزا معتمدالدوله، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه تاریخ دانشگاه تهران.
- مظفری، پرستو، (1389)، بررسی مناسبات والیان اردلان کردستان با حکومت مرکزی قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه تاریخ دانشگاه لرستان.
- هادیان، کوروش، (1391)، جایگاه و کارکرد نخبگان گُرد در دولت مرکزی، تبیین مقایسه‌ای دوره صفویه و قاجار، پایان‌نامه دکتری، گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.
- ثواقب، جهانبخش و پرستو مظفری، (زمستان 1393)، «اوضاع سیاسی کردستان از مرگ نادر تا اواخر زندیه (سال‌های 1160-1200 ق)»، تاریخ اسلام و ایران، دوره جدید، ش 24 (پیاپی 114)، ص 97 تا 120.
- ، (بهار و تابستان 1394)، «تحلیلی بر مناسبات خاندان اردلان با دولت مرکزی صفویه در محدوده زمانی 1046-1019 ق»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س 3، ش 2 (پیاپی 6)، ص 143 تا 165.
- عطایی، عبدالله، افراسیاب جمالی و کامران حمانی، (بهار و تابستان 1394)، «واکاوی زمینه‌ها و علل شورش اورامان در عصر ناصری»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س 3، ش 2 (پیاپی 6)، ص 84 تا 97.
- قریشی کرین، حسن و آرش قنبری، (بهار و تابستان 1394)، «روابط کردها با دولتین صفوی و عثمانی از شاه اسماعیل اول تا پایان پادشاهی شاه عباس اول (907-1038 ق)»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س 3، ش 2 (پیاپی 6)، ص 122 تا 136.
- کجباف، علی‌اکبر، مرتضی دهقان‌نژاد و کوروش هادیان، (پاییز 1390)، «تبیین و مقایسه کارکرد نخبگان سیاسی و ایلی گُرد در دوره‌های صفوی و قاجار»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س 3، ش 3 (پیاپی 11)، ص 29 تا 58.
- ، حسین میرجعفری و فریدون نوری، (بهار 1390)، «بررسی روابط سیاسی والی‌نشینان